

نظر بهجت آن دو پیر گیاره روز کار بود و دو اختر سعد زندگی مهر و گمراهه امام برخ خوب تر اما فتنه ثالثه اندک تری  
 کرده و شکست یافته و قلعه برود و خمس حسبت واعیان لشکر و نوکرانش بیک ظلم مظفر و شاه ندر پیش ازین قضیه شیخ خان که  
 سوار در نواحی قصبه میان پانزده کوهی پشون رسید و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شترولی قرار  
 بر فرار بجانب الورد و اندر یعنی نظام الدین احمد در پشون ماندند و دیگر سرداران و سربازان کار کرده که جمعیت ایشان  
 از دو هزار پیش نبود همراه نظام الدین احمد و اندو جنگی عظیم میان فریقین روی داد و ششم فتح بر پرچم ایت نظام الدین  
 وزیر و شیرخان نبره میت یافته بجانب آباد و طاقت و بهر چند نظام الدین احمد بید شد که همین فتح تعاقب نموده بر سر احمد آباد یافت  
 امر قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چون هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ قیمت  
 بسیار بدست این امر افتاد تا گری رسیده مدت دو از ده روز انتظار بسیار که با غنائم اموال بر پشون رفته بودند و درین حال  
 خبر رسید که مظفر قلع برود و راکه دیوار کهنه چون بنا عهد او و برای قطب الدین احمد خان کسست و شمشیر بضر ب نوپ انداخت  
 و قطب الدین محمد خان که اساس عمر و ازان هم کسست تر بود و زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد  
 مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت و خواجگی محمد صالح صدر ریاضی را که همراه اعتماد خان نافر بود  
 بملاحظه بزرگ زادگی جان بخشی نموده خصمت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیده بصیرش از اسباب اجل کور و شکر  
 او از مظالم بر شده بود امان داده از قلعه بر آورده و او از قدر مظفر متعجب شده بجز تمام آمده او را دید و تسلیات  
 بجد مودت و تقاضا شخصی است پنج انگشت دارد چو خواهد کرد که کامی برارد و در پیشش مهند دیگر و بر گوش  
 یکی بر لب مهند گوید که خاموشی مظفر در وقت دیدن بظلم تمام استقبال نموده او را بر نمیدانید خاصه جا داده و بهتاک  
 پیش آمد و خواست که متعصب قتل او شود و آخر با هزار توارسی نام گرفتند و راجع بپله و دیگر سپاهیان او و چون مال  
 قارون مدفونش بزین هموار ساخت و از پروار مروج رفته اقلعه را از زین و متعلقان قطب الدین خان بصلح گرفت  
 و در اینجا چهارده لک روپیه از خزینه کعبایت که عماد الدین کروی برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزان موفوره  
 خاصه قطب الدین خان که تجاوز از ده کور بود یافته جمعیت بهم رسانید و اسباب اشیا و دیگر را چه توان گفت عجب  
 که نورنگ خان بفرستید قطب الدین خان همراهی قلج خان و شریف خان و فولک خان و سایر اماره مالوه در آنوقت  
 جانگاہ از بجز بار و سلطان پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نهاد و خراز و الدین نتوانست که قیمت بیست  
 تا بدانی که وقت بیاید چیکس ترا نباشد هیچ و شکر که عددش مذکور شد از مغول و افغان که هرانی بر مظفر  
 جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران در پشون رفته بان دو اماره نامدار بپوستند و انتظار آمدن میرزا  
 ولد میرخان خانخانان که سائر امارای که نافر از درگاه شده از راه جالور پشون متوجه احمد آباد بودند و میرزا خان  
 بکرو در پشون قرار گرفته و بیشتر متوجه شده در سر کج نزول نموده و مظفر از برود باگشته و قلعه بهر ج را بجنس پوره خود نظیر  
 نامی و بر کس روی که نوکر بود از درگاه بادشاهی گرفته سپرده در نواحی مزار شاه بیکن قدس نهد سر و آغیز بفرستد و کرده  
 چادر زده لشکر گاه ساخت روز دیگر مجار جمع رسد نمود و مظفر شکست یافته بجهت آباد رفت و سید شام بار به و خفا آقا و کیل  
 میرزا خان کل فتح شدند و مردم با زخمی شدند از جانب عظیم مقتولان که بشماره و انبیا وقع در پشون بود و سید شام بار به و خفا آقا و کیل  
 میرزا خان پشون از فتح مذکور کرده بود که بعد از آنکه عروس مظفر از برود عیب وی نماید بهر متاع و رحمت که در نهد و بار داشته باشد شکر آید

آن روز نماز فقرا و غریبا بخشند بنا بر ایفای وعده و چندی را از نوکران خویش فرمود که هر قسمه واسطه فیصله بدهند و او را  
قیمت نهند تا زان را بمصارف صرف کنند این مقومین تا امین حیله گریه بدین هر شی را چنان قیمت نهادند که رنج  
و خمس و عشر بنسخ هم محتاجان رسید و یگان چتری بجهت ادخال سرور در صدور و تسلی دل خود دادند و گذ  
و قلعیا سنی که نوکران میرزاخان بودند چون دو تنخان افغان بودی و ملا محمودی و دیگران عرصین کردند که از سبک  
با ملازم شمشادیم کنایه نگریم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران با و شاهای باتشیم و ایشان همه قتل  
و قتل و در مجالس بر پانمانند جیرا و در تسلیم و توره و توژک ما با مساک و بنا شدند میرزاخان را این مقدمات واهی بود و  
مقبول و محقول اقتاده سردار و اسب تکیار از برای هر فردی از اعیان امر اطلبی ساخت و نام  
نویس گردانیده مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید با مرا جلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی  
از اوقات میرخان خانخانان همیشه او را در حاله خویش داشت طلبیده این مصلحت با وی در میان نهاد و او به صحبت  
گفت که این تا میان شمار بدخشی بین او اگر با و شاه یعنی را شنوند چه فرمایند و بر وقت تسلیم از شاه مناسب که شبانه  
خبر آن در آن هم با اعتبار منصب پهناری و هم بسال کلا تر باشد تسلیم فرمایند و بر بنیقا اس از احمد و خان که آن  
که وقتی از اوقات عیبت هزار سوار داشت تسلیم برای شاهچه لطافت دارد و کو با بنده محمد خان مغول خود بر سر این معنی  
انکار صریح آورده شاید چهل در زود و دیگران خود در چه حسابند میرزاخان این رای را پسندیده از آن داعیه در گذ  
و بعد از سه روز ازین شیخ قلیچ خان و امر او دیگر مالوه با احمد آباد رسیدند چون شنیدند که مظفر از محمود آباد که بر کنار دریا  
مندرست بکنایت رفته و مقدار دو هزار سوار از گرنجگان با و جمع آمدند میرزاخان با امر ابا جانب برسم نقاب  
رفت و مظفر خود را بر آورده و از آنجا سمت راج پیله و نادوت کشید و میرزاخان بر آورده آمده لشکری بر سر دولت  
نام نوکری از مظفر برور بکنایت فرستاده آنرا مستخلص گردانید بنا دوت شتافت و طیخان و سائر امر ابا که  
بکوهستان قلب که مظفر بناه بان برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت قسری اینجا شد که  
باعث حال اشغال و محتاج بفرقیل بسیار بودند و دایمی مردانه خارج از اندازه منصب محقر خود بلکه از طوق بشری نمود تا  
بسعی او جنگ عظیم مانده جنگ اول سرگنج با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میکشت و میرزاخان  
با احمد آباد آمد و امر ابا مالوه و غیر آن را بجا صره قلعه بهروج تعیین گردانید تا بعد از هفت ماه جرگه می می که از جانب مظفر  
حکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیر خسرو به مظفر بدر رفت و درین سال بعد از تعیین میرزاخان و لشکر مالوه  
جانب گجرات از اگره در کشتی نشسته بسیر الی آباد که سموده جدیده بجای شهر پاک که معبدت دریم بندوان ست و اینجا  
قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز کوه خیز و فوات شیخ بدرالدین ولد شیخ اسلام چشتی از آنکه مظفر آوردند که  
روزه طی بهمت روزه داشته در موای گرم برهنه پای بطواف مشغول بود تا با پیش آبله کرد و تب محرق حاضر شد  
و در عید قربان سال نصد و نود و شربت شهادت بقتل فی سبیل امدار دست ساقی لطف ازلی نوشید و با سع  
دی شب زمر صدق و صفای دل من و در سبکه آن روح فرای دل من و جامی بمن آورد که بستان و نبوشش  
گفتم نخورم گفت بلوی دل من و این جز را بجای همین خادم خانقاہ شیخ گفته فرستادند و چشتی و مصیبتی عظیم بان جانان  
راه پاکت و سلسله ماییت و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن باله آباد مدت چهار ماه در آنجا توقف شد

وزینجان کو که ویر بر را که اول نوکر را چه را چنند بهت بود بطریق الیگیری در چو را گدازه فرستادند و را چنند اطاعت قبول  
 نموده و زینجان را بعد از گذراندن اسباب همافی نگا داشت تا بهماری او در فخر آورده ملازمت نمود و صد و بیست لعل  
 جوهر دیگر بهین قیاس شکسش لایق گرامی گذراند از آنجمله لعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد پس خود با بونامی را در  
 خدمت گذاشته پس از چند گامی نخست وطن حاصل کرد و عنقریب مستقر صلی که عجم بر جسم باشد رفت و این را چنند و  
 اخلاق خاصه در بهت چنان بود که عدیل وی حالانیت و از جمله بخششهای او اکتیک یک کرد و زر میان تانسیین کلانیت  
 در یک در بخشید بالا گذشت که ابراهیم سورا چنان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسیین بنخواست که از او جدا شود  
 آخر طلال خان قورچی رفته میعاد آورد و درین ایام عظم خان از حاجی پور با لغار و راه آبا و آمده ملازمت نمود و مقرر شده  
 زود بازگشت تا لشکر خود را بیارود و امرادان شهر طرح عمارت عالی انداختند و قرار یافت که پانچ تحت بعد الیوم همان باشد  
 و سکه نوزده و شریف سرحد چوکی نویس که کسی در حق او گفته و دو چوکی نویس و کثیف یکی تا نفس و گونا کثیف  
 سبع سکه این بیت یافت که بیت همیشه چون نند خورشید و ماه یاج با و بشرق و غرب جهان سکه آله آبا و  
 و درین ایام ملا الیاد امر و مه و ملا شیری بهت خوشامد که بصدارت میان دو آب پنجاب متعین بودند با آمده ملا  
 کردند و ملا شیری بهت خوشامد منظومی هزار شعاع نام معروف آفتاب مشتمل بر اقطعه گذراند و بسیار سخن افتاد  
 و در ماه ذیحجه اینسال از آنجا مراجعت نمود و مقصد صلاح خلیل کجرات عازم فخر پور شد و در نوایح آمده خبر فتح خراسان  
 رسید و در شهر صفر ۹۲۱ هجری و تسعین و ستعانه چون بیای تحت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امراد کجرات صادر  
 شده میرزا خان خطاب خا خانی و اسب خلعت و کمر و خنجر مرصع و متن طوغ و منصب پنجاهاری که نهایت سعادت  
 امر است بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث ترویج آفتابیت او بود اسب و خلعت و زیادهای منصب  
 سرفراز ساختند و مناصب دیگران نیز بهت عده سی فراخند احوال هر یک افزودند و درین ایام فقیر را ترخه کتاب  
 بر این نمودند که در تصنیف برهما بهارت سبقت و ابرو و بیست و پنجاه شلوک است و هر شلوک فقره است شخصت  
 و پنج حرفی و آن احسانه است و ذکر را چنند را چه شهر آورده که او را رام هم میگویند و آنرا بطریق حلول بخدای میپرستند  
 محل آن نیست که سیازن او را یوی زده سر را ون نام حاکم جزیره لنکا فرغیده بر دورا چنند با پنجمین برادر خویش با آن جزیره  
 رفته و لشکر بیستار از سیمونان و خراسان که صد و آنرا کسب و هم ندانند جمع کرده بیست و پنجمین چهار گروه بر روی دریا  
 شور بسته و بعضی سیمونان را می گویند که با نظریه است و بعضی دیگر با خویش گذشته و مثل اینها فادات متناقصه است  
 که عقل در رو و قبول آن متوقف است و بهر تقدیر را چنند سیمون سواران زیل گذشته و تا هفتت جنگ عظیم کرده را ون را  
 با تمام دل و واخادش کشته و خانان هزار ساله او را با و داده و لنکا را به برادران سپرده بشهر خویش آمد و بر غم بندان  
 ده هزار سال حکومت جمیع هندستان را نده مستقر صلی رسید و زعم اینطایف است که عالم قدیم است و بیگاه از نوع  
 بشر خالی نیست و ازینوا قده صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم ابو البشر که از خلقت او هفتک هزار سال گذشته  
 قائل نیستند و ظاهر اینست که اینوا قعات با راست نیست و افسانه مجرد است و خیال محض چون شاهنامه و قصه امیر حمزه  
 یا در زمان تسلط بهایم و صبیان بوده و اسد علم تحقیق امکان و از جمله غلوئی که درین ایام روی داد این بود که در دیوانه خوار فخر  
 حلا خوری را آمده می گفتند که مرد گشته و یکی از مجربان را با این هم از مجلس کتابت رفته او را دیده آمد و چنان تقریر کرد که

بود از شرمندگی بر روی کشیده حریفی نمیزد و حکما میگوید آبی دلایل می گذرانند و می گفتند که مثل این واقعه بسیار نظمو  
 آمده است **سُبْحَانَ مَنْ يُصَرِّفُ فِي مُلْكِهِ لِمَا يَشَاءُ** و در بیست سال ملا عالم کابلی که بسیار عالم شیرین او او خوش نکل و مجموعه انبساط  
 بود و نوات یافت و شریف طاع تاریخ شد و فواج الولا یقصدینت اوست و در نوبت سال می ام از جلوس نوروز  
 سلطانی که در برابر نوروز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و دو و تحویل عمل واقع شد و دوکان  
 امین بندی جشن انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرفت و در ریشها پیران شد و نا قوس گاو زمین  
 چون گوسا سامری نوازش یافته بفریاد آمد و پیلان که چا در سیت بصورت گنبد و اختراع فرنگیا نسبت بر پاکشت و  
 مال و جان و ناموس و دین با فدای اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این همچنان شد که در حصر نیاید  
 و هر دو از زوه نفر نوبت مثل مثل مرید شده موافقت و در مشرب و مذہب می نمودند و بجای سبزه شبی داده اند از علا  
 اخلاص و در مقدمه رشد و دولت میدادند و در فلانی مرصع بجا هر چه پدیده بالا دستاری گذاشتند و آمد اگر در عنوان  
 نامها قرار یافت و قمار و با حلال شد و دیگر محرمات بر بنیاس قمارخانه در دربار بنا کرده زری بسود و بمقامران از خزان رسید  
 و سود و شغل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرمودند و قصه زفا  
 حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم با صدیقه رضی الله عنهما را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چگونه که این استماع پرازیق  
 با و تا جهما که نشود و ذلات جمیع رسل را صلوات الله علیهم جمعین مطلقا و سید انکار ساختند خصوصا قصه داود علیه السلام  
 داویدا و امثال این هرگز آنه برفق اعتقاد خویش می یافتند کشتنی و مردود و مطرو و ابدی میدادند و نام و فقیه ماندند و  
 عدو دولت و حکم مصرعه آنچه کار ندهمان بدروند خود هم در آفاق بضللال دین اکفره شته شدند و مجتهد مرشد با بوجل  
 شهرت یافت آرمی جارا الامیر و خان بالوزیر و ریاست دنیوی تیغ ریاست دینی آمد و از همه جهات اینها را اسم دادند  
 و باقی طغیانی و از برای شکستن دکان ناموس بین حکم فرمودند که دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگانان اهل حرم  
 عفا بخت محذرات خاصه عام خالی سازند و آنجا زری بخشیدند و همسازی همرونیان و نسبت مناکحت و موصلت ابناء  
 و بنات در آن مجلس قرار یافت و غیر از منصب جهت اخلاص کفایتی دیگر منظور نبود و هر چند برقع این قید عقیدت شد با کفا  
 هندی که ناگزیر اند و ضعف لشکر و ولایت ایشان خواهد بود و الواس صاحب شوکت و بگریه در غل نه در هند و ستانی مثل  
 ایشانست پس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالسن و کولین دادند و ناموس و غیرت و اتفاق ایشان  
 بالکل مسلوب بشد درین ایام عظم خان از حاجی پور تته بموجب وعده با بلیقا آمد و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان  
 تمام تصرف عید آمد خان اوزبک درآمد میرزا سلیمان که از که مخطبه آمده بر بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ  
 با اوزبک کرده شکست یافته بود و بطریق التماس بهندی آید و در اوایل ذیقعد اینسال عریضه اشنگ از اطراف نیلاب  
 رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشوا از رفته شش هزار روپیه گرفت و اقمشه بسیار و پنج فیل برسم پیشکش گنبد  
 و اناب سبزه عبور واقع شد اینجدمت اوبسیار تحسن افتاد و در بیستال چندی از اعیان امرایستقر اصلی شتافتند  
 از آنجمله محمد باقیخان برادر ادیم خان در ولایت کره کنتکه که جاگیر او بود و غازیخان بخشی که از الاباد بجانب اووه خضر شده  
 بود و سما سجاد امی حق را لبیک اجابت فرمود و او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه پروا شده بود و تخته می آوردند  
 چون کسی پرسید که چه حال داری گفت که بخت حرم بر بیایم و بر کسلی تو کوران مبرم خود که و حامی کردی گفت که

تو هم بهاری شوی که قدر مراد بانی شوی و در شش ماه مستلج خان که همی عظیم محبت افطار رفته بودند تفسیر سوره اما محتاجی گفت  
 و منظر که هم او توضیح نموده درین اثنا درستی کرد و گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان و لایق هم معلوم شد گفت بخاطرت سپید  
 باشد که این شدت از محبت منصف هزار بیت گفتم ظاهر همین است خیلی در هم شد آخر بوساطت آنحضرت خاندان  
 مستلج به صلح خبر خواندم و آن تکلف بر طرف گشت در روزی که از آلا آباد کوچ شد فقیرا با باغ از سبحان تا خیل راه اندازد  
 علی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود و دیگر سلطان بخواه که او نیز از جمله مردان  
 خاص الخاص بود و بعد از رفتن در قیام که با خراج خاص بود شبکه بمقابل نیز خیمه گذاشتند تا فروغ آنکه پاک کنند گناهای  
 به صلح بر پیش گرفته می گفتند که برو با شش زبان آتش نیز رسانیده بودند فاعلم بحقیقه احوال و ملا احمد تته سلطان  
 انجمن علی که بعد تا بیخ یافت و در معش ۹۳ ثلث تعیین و شصتیه که او از سال سی ام است میرزا شایخ و راجه  
 بهگوانداس قرب مقبور رسیدند و شاهزاده و انبال را با شایخ ابراهیم حشمتی و چند از امرای با استقبال او فرستاده بدرگاه  
 آمدند و یک لک و پیه نقد و اسباب فراوانه و سه سب عراقی و پنج فیل چند قطار اشتراک و شتر و خدنگاران بخشیدند  
 و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سن شانزده سالگی موافق ضابطه مقرری بخیزد راجه بهگوانداس در سبک از وداع  
 آوردند و خود در منزل اورفته مجلس کتبه مخصوص قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کور و تنگه کابین مقرر شد و جمیع  
 رسوایی که درینود همود است از افروختن آتش و غیر آن بجا آورده ازان خانه تا بدو و ثجانه زر بر محفه و خرنسار نشسته بودند  
 رئیس گوهر وزیر که افشانه شده ز بر چیدنش دستها مانده شده در راجه بهگوانداس چند طویل است یکصد فیل و غلامان  
 و کتیبه گان حشمتی و حبشی و هندی و غیره می اقسام طلا آلات مرصع و جواهر و اوانی زر و ظروف نقره و انواع قمشه که عدوان  
 خارج از حد حسابا شد جهاز گذاریند و بهر که ام از امرای حضار فراخور حالت و مقدار هسان عراقی و ترک و تازیه  
 باین طلا و غیر آن داور و پرخشینه نوزدهم ماه ربیع الاول سال پنصد و نود و سه طلیده شکر بهار و مقدمه نوز و ز سلطان  
 رسید و موجب نوشته میرزا نظام الدین احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا یافت  
 و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سنه پنصد و نود و چهار کور تنگ بنارین واقع شده  
 چنانچه بیازین مذکور شود و انشاء الله تعالی بوسه ناسنشا این دو هم ز هول میرزا است از منجی که بتقریب ایام کبیره که در  
 هر سال تفاوت درگاه فرسیت و هر قرنی یکسال تفاوت و میان سالهای شمسی قمری میباشند و فقیر چون هیچ  
 تقویم با خود نداشتم بضرورت خود را مبتنا بحدیث میرزا گذاشتم و محمد بر او بیست و اصد علم با علاوه آنکه مرزا درین سنوات  
 در کوراکت بودند و در اردو القصد آئین بندی بدستور سابق بسکته جشن خالی داده هر روز همانی هر دو کا نذاری از امرای  
 و پیشکش لایق میکردند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب نیز داخل خزانه میشد و از پنجاهاری تا احدى موجب علم  
 بدستور پیشکش و نذر و نیاز میکردند تا آنکه ازین ذره ببقدر نیز که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگ زمین هزاری نام  
 داشتند قصبه نزال بوسعت علیه السلام را ضرب اهل ساخته چهل و پیه پیش کشیدم و بدرجه قبول افتاد و مصرف خدمت  
 بسند محبت کردید شتی بیارید و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصف دوازده هزاری داده و دیگری رانه هزاری و سیوم را  
 خدمت نذاری و نذر و نیاز و اسباب سلطنت و متن طبع و تقاره جدا ساختند و در وقت تلخ ایصال میر مرگ  
 در کوراکت اهل کوراکت که از ولایت برابر برسد احمد کر که پای تخت نظام الملک است رفته و در جنگ صلاح سبحان

وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علیخان بر پا پور آمده و راجه علیخان فیلان ایشان اتمام بغارت گرفتار نمود  
سد و پنجاه کیل به دست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود و مجلس فری روزی آمده بعد از ملازمت بقیه سبانی که  
مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر نشیمن دکن نمودند بنا بر آن شاه فتح اندر که بعد از آن او را مبرح فتح اندر مینا میدند بخاک  
عضد الدوله مخاطب گردانیده چهار روپیه واسپ و خلعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن  
مقرر ساختند تا خان عظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرار را اشتهام نموده لشکر با آنها برده واسطه ابقدا مرگند و کمالا  
شیرازی نوکرا در برای گذار کندن ایمنه مقطوع الا ماشی که حال حال مانده بود و در خانه بنا بست نگار داشتند و صدارت کمال  
رسید و آخر زفته رفته کار بجای کشید که شاه فتح اندر بان عزت و جاه و قدرت داد و پنج بیگد زمین نه داشتند اما از بعضی کالی کالی  
بازیافت نموده کفایت خیال میکرد و آن زمین به منظور مسکن جوش و هوایم و سوام شدند از ائمه از رعیت و کمال نظام  
در نامه اعمال صدور که نامی از ایشان مانده باقی نیست از صدور نظام باقی نیست در دل خاک جز نظام صدور  
ماه حجب اینسال خراز کابل رسید که میرزا سلیمان که بعد از شکست از دشمنان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت بیکم جمع اسالونام  
نموده بود با اتفاق اینما قنات با او زبکان در سردر بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیار از انظار ایفیه از تیغ گذرانید  
بقیه نسبت رخلعت بخشیده حضرت داد و اولایت را چون عمر دوباره یافته هووالذی قینزل العینت مدعوت  
ما قنطوا در ماه شعبان اینسال خانخانان حسب حکم از گجرات در صحرای بلخ آمد و منظر در گجرات بار دیگر سری بقتله کشید  
و از نهایت آزر دگی که از جام و امین خان غوری حاکم جونا گده داشته و از ایشان بازی خورده بود رفته کله جونا گده تا  
محاصره کرد و تسلیم خان در احمد اباد ماند و نظام الدین احمد امرار آمد و در ابرسر منظر بر دو او تا سبب غار و و از آب رن  
که از دریای شور بحرین ده کوه تاسی کرده راجد شده بر یکستان مسیله و آمده فایب گشته گذشته بولایت کچه  
رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی از گجرات بفقیر نوشت که چون خانخانان در وقت روانه شدن او دیده  
کرده که درین مرتبه ملا او او امر و به و فلانی نالتاس نموده اندر گاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بر آرم  
ادابی که مقرر است دیده و خصصت از درگاه گرفته یکجا سیلین ولایت نمایند که عالمی دارد بعد از آن هر چه مصلحت باشد  
و خانخانان را در وقت رسیدن بکنت خانه که دیوانخانه فحور برای ترجمه کرنی مقرر بود و یکباری دید و او نیز خودی بجانب  
گجرات مخص گشت در وار و کمال نیز در میان آمد و آن واحد که مفتاح نجات و سرایه فتوحات خیالی کرده بود  
در پرده خنایان و ما نشاؤن الا ان یشاکم الله و خانخانان بده کروی سردی رسید قصد گرفتن سردی جانو  
نمود و نظام الدین احمد رسید قاسم بار به آنجا استقبال شتافته با جمعیت تمام رسیدند و راجه سردی پیشکش  
بسیار آورده ملازمت نمود و غرنی خان جالوری اگر چه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خانخانان بدر بار حوت  
نا ملائیم از و بطور رسید تا بعضی ظاهر شده بود مقید ساخته او را با احمد اباد برد و جالور را از و انترج نموده فرج نمود و اینط  
گذاشت و بعد از چند گاهی غزین خان و سید جمال الدین نیره رسید محمود و باره را که از مدت چند سال باز بتقریب  
عشقبازی با کالی از ازل طرف خانه سیاه همین نامی که حالا او را ابره می توان گفت از درگاه که کینه در دامن کوه فرشته  
جمعیت بهم رسانیده پرکنات نواحی همیپاخست و راهها میزد و قنات از دامن کوه در شین گجرات پناه و صحرای خویش  
سید قاسم بر حسب فرمان ازین که جاگیر سید قاسم است طلبیده استقیم بلا پوز فرستاد و آخر فرستاد و اینجانب

میان محمد و خواجه محی مرجم که خدا ساخته برای خاطر میان شیخ احمد تهرانی خسرو پوره اورعایت و ترتیب نمود و در طراز  
 نگار داشته و سید جمال الدین راوند تخاس بر سر دار کشید تیر باران کرد و عاقبت الامر سید بلندی او را عشق این بود  
 و درین ایام عرض داشت ما شکر و خواجه محی الدین از آنک بشارت رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی  
 افتاد و وفات فریدون از پیش او کار و لاسی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل خنجر بر پسر روشنی طمد که بنام ستانی بود  
 بانگ دانشی و حالاً به پیر تاریکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منزه پیشاور رسید اتفاقاً قاتلش در قلعه افتاد  
 و هزار شتر بار سو اگر آن سوخت و فریدون از آن آتش چون دو درختی اندزاه دیگر کابل متوجه شد و هفتاد کس از  
 همراستگ و بی آن در راه هلاک شدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبدالعنان بر سر میرزا سلیمان از شمار  
 بیشتر کز ناخود گزیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا شتر  
 گشت و میرزا آتاب مقاومت بان لشکر نماید و که متوجه کابل گردیده و درین ایام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم  
 بجهت او بان شرب امراض متضاده بهم رسانیده و بر بستر ناتوانی افتاده و ر عشته پیدا کرد و در دو از دهم شعبان ۱۰۸۵  
 ملک متعین و شمایید از برای وحشت و غرور بعالم هجرت و سرور رحلت گردید و نگرا چند گردید و در افلاک که  
 یک نوبت و بیرون آرد از خاک چو گشت آن سرورین در زیور و زیب بخاک اندر زوش با د از یک آسیب و در  
 سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثر را منبیا ان بعرض رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول  
 میخواستند که آتولایت را بفرزند ان میرزا محمد حکیم مقرر دارند چون امر بعرض رسانیدند که سپران میرزا هنوز خرواند  
 از عبده ملک نمیتوانند بدر آمد مشغولی بخردان مفرمای کار در شت که سندان نشانی شکستن مثبت رعیت نواری  
 و در لشکری که کار لیت یاری و مسیری بنا بر ان خانانان را بسرعت بجانب کرات فرمان نوشته نامزد  
 گردانیده و محض الدوله را بجهت اهتمام هم دکن از درگاه نند خان عظم و شهاب الدین احمد خان که با مور شیخ دکن بودند  
 درالوه درالبعین فرستادند و خود هم اینماه عازم پنجاب گشته بلال شوال در دلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو نعیمت  
 بخاری را از لواحق لکنوجا گداوه خصمت فرمودند و در نوزدهم اینماه باب مستند رسیدند و درین ایام بتقریب یک هفت  
 کم و بیش شیخ جمال بختیار خواجه اسمعیل نیره شیخ اسلام که حسن جمال تمام داشت درینماه بجهت شرب مدام مباشرت  
 برد و ام انعام فانی بسرای باد و آخت کشیدند یکی در لود هیانه و دیگری در تها نیر و این تاریخ بطریق تعیبه یافته شد  
 مصر عرفت از با کلی بزجاج جهان و در سه کوهی سیالکوٹ ملا اللہ و امرو به که داعی برسینه مانده و حرارتش بدل  
 رسیده بود و سله از حکیم حسن خرد و در دوزخ و اول شد مرگ موسی هست شربت با و نیکو یاری بود و حتمه الله قطع ای  
 دل ترا گفت بدینا قرار گیر این جان نازین اندر حصار گیر شکر که تا تو آمده چند کس رفت آخریک ز رفتن شان اعتبار  
 گیر و صادق خان را از لواحق لاهور بکومت بکر نامزد گردانیدند و در نوزدهم ذیقعه بکنار آب جناب منزل ساختند و درین  
 منزل شیخ عبدالرحیم لکنوی صاحب میر ابو نعیمت و شیخ محمد بخاری که از پیش خان زمان آمده بدید امرانی رسید بر گنه پنهان  
 در دوامن کوه جاگرا بخت و درین ایام سو دای کدرا پیدا کوه بود در نیمه حکیم ابو القح خود را خنجر زود دست خود زخم اورا بسته  
 حکم کلا بدشتن در سیالکوٹ فرمودند و بعد از چندا صحبت یافت اما از جهت خط احوال نوی از ضبط در رفته بود الا  
 کما کان سه خوی بد طبیعتی که گشت و نزد تا بوقت مرگ از دست و در سیت و مضم اینماه از آب هجرت عبور

واقع شد و در منزل محمد علی خواجه که کابل لعین بود آمده معروض داشت که بعد از واقعه میرزا محمد حکیم فریدونخان و کیتبا و  
افراسیاب پسران میرزا را که بجهت صخرسج غلی درهمات ملکی نداشتند با تمام امر ابدین مانسنگ آمدند و مانسنگ میرزا  
باخواجہ شمس الدین خوانی در کابل گذاشته و جمیع آنمردم را دلاسا داده بلازمت می آید و در بیست و پنجم ماه ذیحجه راه کابل  
که قصبه ایست مابین انک بنارس و ریتاس نیزل مشک و مانسنگ پسران و نوکران میرزا محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام  
ایشان عنایات و اعلاوات خرچی و علوفه لاین فرمودند و از نواحی انک بنارس میرزا شایرخ و راجه بهگوانداس و شای  
قلیخان مجرم را با پنجاه سوار تسخیر و لایب کشمیر خصت فرمودند و بعد از آن روز همعیل قلیخان و رانسنگ دریا کابل  
بلوچان و زینخان کوک را با فوجی آراسته بر سر افغان سواد و کور روان ساختند و در یاد هم محرم که در شش ماه و بیست و  
شصت انک بنارس محتم شد و پیش ازین بیست و پنج سال هندوستانی سپاهی خود را بر کشتن نام نهاد و چنانکه  
گذشت در طایفه افغانان در آمده و اکثر احمقان را مرید ساخته زهدی اکاد و زنده را در حاج و رونق داده و قصبی را خیر الیان  
نام نهاده در آن بیان عقائد فاسده خود نموده بقراصلی سرنگون رفته پیر و جلالت نام که در سن چهارده سالگی در شش  
نابین و شصت و هفت مراجعت آیات عالیات از کابل بلازمت رسیده و مورد ملاحظه شاهنشاهی گشته و از شقاوت  
صلی موروثی و کتبسی فساد نموده و باز در میان افغانان رفته و قطع طریق بنیاد کرده خلقی کثیر را مجبور متفق گردانیده راه  
هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود مشغولی اگر بیفیه نراغ علمت سرشت و نسی زیر طاؤس باغ بهشت و بهنگام آن  
بینه پرورش و زایج حبت دبی از زرش و دبی از چشمه سیسیل و در آن بیضه گرم و در حیرتیل و شو و طاقبت بیضیه  
راغ نراغ و کشد پنج بهیوده طاؤس باغ و بنا بران بجهت رفح طائفه و شتانی روستائی که در حقیقت عین تاریکی است  
و بعد ازین بتاریکی تعبیر خواهد یافت کابل را بجای گرانسنگ تعیین کردند تا امتیصال آن مستمر و این تا بدو در راه صفر انسال  
سعیدخان کلهو پیر بر طعون و شیخ فنی و شیخ اند شری و دیگران را بکوبک زینخان خصت کردند و بعد از چند روز حکیم  
ابوالفتح و جمعی دیگر را نیز از پی انجاعت روان ساختند و این عساکر زینخان طوطی شده اما غنچه را بتاریج و او در اسیر  
ساختن زن و فرزند ایشان تقصیر نمودند و چون بکوتل که اگر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد پسر برآید که افغانان امشب داعیه  
شخون دارند اگر ازین وزه تنگ که فرود آمده آید و عرض آن نیاده از سه چهار کرده راه نیست عبور شود و خاطر از و غده  
جمع کرد و روز نزدیک زوال بود که پسر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی سبب آنکه بازینخان مشورت نماید کوچ و حمل  
کرداراده گذشتن از دره نمود و تمامی لشکر پیش از عتبات می و ان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند فغانان  
از اطراف کوه چون موروث در شورشده از بالا تیر و سنگ را چون باران غیر بختند و در آن کوه بلاء و سفار و جبل  
از تنگی راه و تاریکی شب خلافت را و کم کرده در سناگهای وادی پلاک پیش گرفتند و سر و پا کم بیکه بد بیکه ز پیوست  
و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس زیاد بقنارفت و پیر که از ترس جان برآه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده  
در سنگ سکان کجتم داخل شد و پاره از جوار جمال شینه خود یافت و خنلی از امر او همان چون سخنان پنی و خواب عرب  
بخشی خابنهانی و ملا شیره شاعر و جماعه کثیر در آن شب هلاک شدند و پسران را کسی تواند در قید شمار آورد و تاریخ این  
از خواب عرب حیف نمی بگذرد حکیم ابوالفتح و زینخان در پنجم ریح الاول اینسال شکست یافته محنت بسیار خود را بقلند  
رسانیدند و چون همچون پیر بر مصاحبه غالب را بتفان آید و او را بود و نفاقتا شخص معین گردید و چند روز از نظر مرد و



کورش محروم مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه بر ترازان رسیدند و از قوت بچکدام از امر افتاد کلفت نکشیدند که از روز  
 پیر بر میگفتند که کجیت که جبهه او را بتوانستند از آن تنگی بدار آورده تا با کوشش میر رسید باز نشسته باین میدادند که چون از جمیع قیود  
 از او و وارسته و مجرب بود همین تا بس نیز عظم پاک سازنده او بس است هر چند احتیاج به تطهیر داشت و چون غلغله چنان  
 برخاست که افغانان بر سرانگ می آیند بنا بر آن روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را آن طرف آب سند ساگر گذارند و راجه  
 تو در تل را پیمانه او بدفع آن متمرکان نامزد ساختند و بالاخره شاهزاده را طلبیدند راجه با خدمت متعین شد و در آن کوهستان  
 قلاع متعدد ساخت و از آن طرف مانسنگ که بر سر تارکیان نامزد شده بود خلقی کثیر از ایشان مقتول و اسیر ساخت  
 و درین وقت خبر رسید که میر قزلباشی اعلیٰ عبدالمدخان بمحسوب نامه و نظریه از یک حاکم بلخ با سپهر خود از خان رنجیده  
 بلازمست می آیند بنا بر آن شیخ فرید بخشی و جمعی را از اعدایان با استقبال آن کاروان فرستادند و اینجا بجا و نیت مانسنگ  
 ایشانرا از کوتل خیر گذارند و تارکیان سر راه گرفته و جنگ کرده شکست یافتند و در مسیت و پنجم سحر الاول سنه  
 مذکور تحویل روز و شروع در سال سی و یکم بطور نظامی سی و دوم از جلوس طبع شد و دیوانخانه آنک را اقلین بستند و میر  
 را در آن روز کورنش دادند و مانسنگ در آن جشن بلازمست رسید و شیخ فیضی قصیده تمینیت گفت که مطلعش اینست  
 فرخنده با دبار بر مملکت سگ از سید مخالفت افاز قرن ثابته یعنی نماید که در نخل شبیه از عمر تعیین ابتداء سال  
 جلوس بخاطر میگردد و عذر آن بالا سبقت ذکر یافته ظاهرا پسر میرزا که محمد شریف نام و از وی بیخ سوات تاریخ نظامی  
 بعد از وفات پدر کرده اینجا بایر دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا شاه رخ و راجه بهگوانداس شاه قلیخان محرم که تهر  
 کشمیر و کوتل پهلوی لباس رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زینخان متصلت در مصالحه دیده بودند با یوسف خان حاکم  
 کشمیر شستی نموده در عفران زار و حاصل شال و در ارض بجا لصد منسوب ساخته و عمال تعیین نموده ولایت تمام بلوچان  
 بازگذاشته او را که با منغی باشد رضا داشت همراه بلازمست آوردند چون این صلح پسندیده نیفتاد جمیع امرات منوع و مجرب  
 گشتند آخر وزیر شرف آفتاب همه را طلبید کورنش دادند و هم در روز تحویل اعلیٰ عبدالمدخان و نظریه با فرزندان ملازمست  
 نمودند و چهار لک تنگ بخرید که با نقد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالمدخان اینست که اسمعیل قلیخان  
 در ایسنگ سرداران بلوچان را بدرگاه آوردند و مانسنگ بکوکم اجه تو در تل تعیین یافت و خاطر از انصوب جمع ساختند  
 و در بیست و چهارم رجب الثانی سال نهمه و نود و چهار از آنک حاکم لاهور شدند و از کنارا آب بهت اسمعیل قلیخان بجا  
 مانسنگ بدفع آغا غنه و مانسنگ را بجا کومت کابل تعیین نموده سید حاکم بخاری را در پشاور بکوکم اسمعیل قلیخان در روان  
 ساختن راه نگاه داشتند و در بیستم ماه جمادی الثانی در لاهور بنیول واقع شد و مقارن اینحال سر نیز در عرب بهاد و لک  
 در نواحی بهراج بنو کران حکیم الفتح جنگ کرده کشته شد و اکثر سیکویند که با اهل طبعی در گذشته بود سرش بریده آوردند و  
 غلطان غلطان از کوه کماون آمده بکنار قلعه لاهور قرار گرفت و آن فتنه و شورش تسکین یافت و در نهم شهر حبی و در  
 رایسنگ نهمه را بشاهزاده سلطان سلیم محمد بستند و در اول شعبان محمد قاسم خان میر بکر و خلیج خان قلیبان فوجدار و جمعی  
 از امرات شکر خورشید مرخص شدند چون قبل از یوسف خان کشمیری را که بعد و قول راجه بهگوانداس آمده بود در بند کشیدند و سوار  
 که شمرض قتل او شوند بهگوانداس بجهت رعایت حمایت و حمیت خود را محمد هرزد و برای شیخ عبدالرحیم مشرکی غالب  
 بهر سید و عاقبت و محبت هم شرکت بلوی نمود و چون این امر در کوتل کرمل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدر بار اول

خواصان بوده مانند مظفر گجرانی سی چهل روپیه ماهیانه داشتند و گریخته بکشمیر فرستادند و قاضی سنی انجمن را بجهت تعصب و قرض بدست خویشته و بنیاد افشا نمودند نوکران پدر را بخود متفق ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابل آمدن تکی کوه را محکم کرده جمعیت تمام نشست چون بدسلوک بدعاش بود پاره از مردم او جدا شده بمحمد قاسم خان در آمدند و باره در مری نگر که شهر حاکم کشمیر کشمیر است لوای محالفت بر آنرا ختنه یعقوب نسکین هفتاد درون خانه را اهرم دانسته برگشته مشوره شهر شد و افواج بی حالتی بولایت کشمیر در آمدند و یعقوب تاب نیاورده فرار نموده بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر بکشمیر بضبط و عمل در آمد و یعقوب باز جمعیت کرده جنگ قاسم خان آمده منظم شد و باز بشنخون آورده طرفی بنیست و میرزا دود خان درین جنگ کشته شد و چون او را در درهای تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند از روی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او ملازمست برست و عاقبت او را در بهار نزد پادشاه بنگه پیش بدر فرستادند و یوسف و یعقوب هر دو محبوس در کلبه اخزان بعلت مانعولیا و سودا از حس تن رستند و در نوردهم رمضان میر فریش ایلچی بمصوب حکیم بهام برادر حکیم ابوالفتح و میر صدر جهان مفتی ملک محروسه ساکن نقبه بهانی از ولایت قنوج بحیث عزرا پرسی سلندر خان پدر عبداللہ خان جانب ما و النهر روانه گردانیده و قریب یکت نیم لکھه سباب ارتخت و بدایای هندوستان بدست محمد علی خرابھی سوغات فرستادند و درین ایام تارکیان با بیست هزار سپا و پنج هزار سوار تخمینا بر سر سید جام بخاری از امراد کبار سلاطین کجرات یختند او با جمعی معدود که داشت برآمده در لشکر و جنگ کرده کشته شد و زینخان کوکه و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخشی بحیث تدارک این امر بانجانب مخص شدند و مانسنگه را از کابل بحیث تمام بکوتل خیر آمده جنگی عظیم با تارکیان نمود و شکست داد و بهما سجا فر گرفت تارکیان روز دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زدند از اطراف جنگ می انداختند در پیوت برادرش و بهوسنگه که همراه اسمعیل قلیخان در تمانه او هند میبود با فوجی آراسته بمردمانسنگه رسید افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دو هزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیر دید و از انجا متوجه هندوستان شده در ماه ربیع الاول ۹۹۵ هجری قمری در سمرقند در لاهور بلازمست رسید و از غرائب آنکه محمد زمان میرزا ولد میرزا شامرخ که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر و جنگ اوزبک اسیر شده و عبداللہ خان او را به پیر و مرشد خود خواجہ کلان بیگ نقشبندی از بنابر خواجہ احراق قدس اندسره الغزیز سپرده بود تا در سلک سایر اسیران کشته بقتل رسانند میگویند که خواجہ مذکور عرض آن پیر اسیری دیگر واجب القتل است فرمود و او را خلاص بخشیده خصمت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاہ رسیده بود بلباس ناشناسه با کدایان ماورالنهر ملازمست رسید و بیکر اعدا شرفی هم انعام یافت و از انجا کج رفته باز بدخشان رسیده و جمعیت بسا بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مروانه کرده شکست داد و عاقبت کوهستان آندیا را متصرف شد و تخمیر را بر آورده و از لاهور و ونهرا شرفی و کمان و تفنگ بسیار و سوغات دیگر بدست میر طوقان احدی برای او فرستادند و چند سال سرکله خوب با اوزبک زد و شکست یافته کابل آمد و مال حال او مذکور شود و انشاء اللہ تعالی در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهمصد و نود و پنج بنیاد نوزده سلطانی و آغاز سال سی و دوم و بقول میرزا سوم از جلوس شد و بیایه که گذشت چشمها منعقد گشت و منوال بطور دیگر با صافه الفتنه یافت از انجمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نگنند مگر آنکه نازا و با شد و گرنه خدایکی وزن یکی وزن پیر حد نمیدی رسد و حیض او منقطع گردد و شوهر نخواهد و بیو بنیاد اگر خواهد که شوهر کند مانعی نباشد

خانچه اول هند منعم می نمایند و هندی خرد سال که تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر سهندوان این را دشوار دانند و مع  
 نشوند پس از سهندوان زن کسی که مرده باشد دختر را بگیرد و همین مکالمه عقد بنده و دیگر چون مردان بهدگیر ملاقات نمایند  
 یکی اندک و دیگری جل جلاله گوید و این بمنزله سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتداء ماه حساب هندی از تاریخ  
 بیست و هشتم باشد نیز و هم که اختراع راجه بکر حاجیت و بدعت و بیست و عیدهای مشهور سهندوان برین قاصده و واج  
 و هند و ممتشی نشد هر چند فرامین درین باب از فقهور در سنه نهصد و نود و پنجم کلمات و هم بهنگامه صادر شده بود و دیگر از اول  
 را از جوانان علم در شهر با مانع آیند که فساد را از منقوم میجوید و دیگر معالیه سهندوان را نیز همین دانای قطع رسانیده قاضی مسلمانان و  
 اگر احتیاج بسوگند اقتدا یا آهنی گرم یافته دست منکر نکند تا اگر سوخت در و فکوست والا راست گو با آنکه دست در  
 روغن گرم جوشیده بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن آوردن عوطه در آب خورده که اگر همین ازان سر از آب برار و مدعی طلبه  
 حق مدعی براه و دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب دفن کنند و خواب زمین خود را نیز همین مہیات  
 فرار و اندو درین سال بطلب خانزادہ حاجی بخت استیصال جلاله تا سیکه فرستادند و او را با سرداران قبائل افغانان کشت  
 واد و ضلایق تا محصور القتل رسانیده بعضی بر اسیر از لشکر زینخان فرود زن ایشان اباضعاف مضاعف بند گرفتند  
 و قهر خدایندی که بلا راعلا باشد ملاوه قتل و اسیر اجتماع گردید و درین سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاه  
 سلطان سلیم نصیبیاجه بگوند اسدی نمود و طوی عظیم دادند و از جمله اکاذیب آنرا که از محالایک مقدم بیشتر است و درین سال انتشار  
 خیزندگی بر بر ملعون است بعد از آنکه او در ورکه نعمت از نادر گرفته بود و محل آنکه چون سهندوان خیره میل خاطر با و شایسته  
 بان ناپاک و انتقام از مفاقتش هموار اضطراب و ناپاک دیده بود و هر روز آوازه در می انداختند که او را بنگر کوٹ در کوہستان  
 شمالی همراه جوگیان و سناسیان دیده آمدند که سیر میکرد و حضرت ہم باور میکردند که سلبه چون از علاقه دنیا مجرود بود و دوست  
 که لباس فقر اختیار کرده بخت شرمندگی واقعه یوسف زینبی اینجائی آمده باشد و سفینان دو خانه اینچرا بود داشته  
 در لاهور از پودستانهای گفتند و بعد از آنکه احدی بنگر کوٹ رفتند تحقیق حال کرد چنان معلوم شد که آنفقوله حرف  
 و صولے پیش نموده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالنجار که بجای آن سگ بوده رفته و عمال کالنجار عرض داشتند این  
 معنون نوشتند که در وقت تیل مالینک او جاجی محرم اسرار علامات بدنی او را شناخته و او پنهان میباشد و  
 فرانسے فرستادند و کوری هند و خود بچل بکسای فرعی خون گرفته سیر بر اعتبار کرده پنهان میداشت و حجام را نفرستاد  
 اما آن غریب را بخت ستر حال ازیم گذرانیده نوشت که سیر بر خودش او بود لیکن طیش در رسید و سعادت پایکوس نیافت  
 و ماتم او را دوباره داشته کوری و دیگران را طلبید چند گاهی در شکوه داشتند که چرا ما را پیشتر خبر نکردی و زربسار سے  
 باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان بر سر ولایت تته روان شده قلعه سهیلون را محاصره نمود و میرزا جانی یک  
 غیره محمد بانی ترخان که حاکم اتجا بود دستور ابان خویش الیچان با تحت و بدایای نفسی بدرگاه فرستاد تا بتاریخ بیست و  
 پنجم و یقصد سال مذکور حکیم صین الملک نامصوب الیچان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آنولایت امقرود داشته  
 فرمان واجب الاذعان تمتع تعرض بصادق خان صادر شد و در اوائل بیع الثانی زینخان کو که را بکومت کابل  
 نامزد گردانیده بانسنگ را از اسجا طلبید اشتند و در آخر ایماه خاتمانان میرزا خان با علامت الزمان فی شاه فتح الله شیراز  
 بخاطرب بعضی دولت از کجرات در لاهور با بلغار و بتاریخ بیست و هفتم ماه حجب صادق خان از بکر آمدند و محل احوال

منظر و خانانان اینکه چون منظر بعد از تسلط ثانی و زنا و دت بر او جنبه ای بر ولایت سوره سوار نموده در کونندل پانزده  
 کوهی قلعه جوناگده قرار گرفته سه هزار سوار متفرق بر وجه آمدند و یک لک مثنوی و کمر خنجر مرصع با امین خان غوری حاکم سواد  
 داده خود متفق ساختند و همین قدر مبلغ بیجا که فاجعه شیخ احمد آبا و در تخلیه او قرار گرفته طامعش حرکت در آمد و امین خان  
 از روی خجسته کاری او را بفریب نرود جام متر حال نام فرستاده پیغام داد که جام را همراه گرفته روان شوید که من نیز از جانب  
 میرسم و جام نیز چون آفتاب کعبه او را از سر و آکرده آمدن خود را بهانه سرانجام لشکر مقبولیت و تعویق انداخت و منظر  
 در موضعی شصت کوهی احمد آبا و رسیده انتظار و عده امین خان غوری و جام میبرد که خانانان سرعت تمام با محبت  
 بنوه رانده آمد و منظر از کوهک امین خان با امین و جام نادرست ناپوس شده سر اسیر و حیران گشته مراجعت  
 به پستان نموده بدوار کا که عبارتست از شهر ولایت سورت پناه برد و جام و کیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه  
 ابوتراب نرود خانانان فرستادند و مردم جام خانانان را سر کرده بکوه کستان برده غنیمت بسیار بدست آوردند  
 و منظر را نیز سوار از مغول و کاهتی که خوششان ماوری اویند بجانب کجرات رفته در این شبهه نام جامی که در کنار دریا س  
 سا برهنی شکستگیهای عظیم دارد و از ولایت کولیان متمرد است پناه برد و امرای که خانانان محبت احتیاط در وقت  
 حین و در بحال خطر ناک سابی همین روز گذاشته بود و سواراری سید قاسم خان باره جنگی عظیم کردند و منظر نامنظر شد  
 و فیلان و آفتاب گیر او بدست امت آفتاب آمد و مردم خویش کشته شدند و او خود فرار نموده بجانب کاهتی واره  
 از توابع سورت بدرفت و خانانان از بروده بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع کرده تا دو هزار از  
 نوکرا و میگویند که ترک طعام نموده خود را بهیل بر مردن قرار داد و با استقبال آمده اند و چون مفاصله مهنت کرده راه ماند جام  
 پسر خود را با سه قیل و بزوه اسب کچی که مشابه عربیت با تحف و بدایای دیگر پیش خانانان فرستاد و ایل شد و درین  
 هنگام بود که خانانان مرتبه اول با بلغار حسب فرمان طلب در فخر آورد و منظر در مدت غنیمت او با مداد کاشیان و دیگر  
 زمینداران قلعه جوناگده را پیچیده و نظلم الدین احمد و سید قاسم باره و جماعه بفرموده قلیج خان از احمد آبا و متوجه سورت  
 شدند و منظر تاب نیاورده بجانب کجرات رفت چنانچه سابق است گذارش یافت و بعد از رسیدن خانانان  
 راه سورت و جالور در احمد آبا و شاه فتح احمد و عند الدوله را با اتفاق میزدند و در خان حاکم ولایت برار بدو قلی عظم خان  
 و شهاب الدین احمد خان و سایر امرای ماله و راسین نامزد گردانیدند و فرستادند بنام جایگه داران آنقدر که تعجب و اسامی ایشان  
 تحذیر است با منضمون نوشتند که سواراری عظم خان اولابر را از تصرف و کنیان برارند بعد از آن با اتفاق متوجه احمد نگر  
 شوند و این افواج در بندیه که سرحد کن است اجتماع نموده با یکدیگر در نفاق بودند و عظم خان کینه دیرینه بدو کشیدگی را با شهاب الدین  
 احمد خان که آن فتنه با خواهی او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عند الدوله را که مصاحح الامور بود از خود بخانیده در مجلسی اندازی  
 ساسان و غیر آن میکرد و عند الدوله با وجود حق اوستاد می استنزه غیر مکرری نمود و شهاب الدین خان بخاطر از زوره بسیار  
 که جایگه داشت آمد و عظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که شکستی عظیم بناموس دولت رساند و خواجگی فتح اندیشی و دیگران  
 محرک ماده فتنه و فساد بودند اما بسی عند الدوله آخر بخیر انجام میدورین میان راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور مخالفت لشکر  
 بادشاهی را غنیمت دانست و لشکر کن ابا خود یکی ساخته بمقابل آمد و عند الدوله نرود او رفته مقدمات و عطا آمیز در میان  
 آورد و در دل سندان او جایگزین در مصرعه نرود و بیخ آهنگی در سنگ و از آنجا مراجعت نموده کجرات آمد تا خانانان

تربیت کن بر سیر دلن نموده بر دست تو کار زمین را نگو ساختی \* که بر آسمان نیز پرداختی \* و راجه علیخان با لشکر دکن سر  
اعظم خان او تاب مقاومت نیاورد و مجبور بر رفته آنجا هم استقامت نوزیده شهر را محصور را غارت و خراب ساخته آنجا هم قرار  
گرفته کبدر بارشتافت و دکنیان منزل بمنزل بتعاقب اومی آمدند اعظم خان لشکر را بندهار گذاشته چیده با معبود  
چند بجیت استمداد از خانخانان که نینه اوست متوجه احمد آباد شد و خانخانان با استقبال بر آمدند و در محمود اباد بمنزل  
نظام الدین احمد یکدیگر را دیده و صحبت با اتفاق با اتفاق داشته قرار دادند که خان اعظم با اتفاق خانخانان در احمد اباد بجهت  
دیدن همیشه خود رو و ازا ناخواستود و دکنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعه از امران مانوا نزد و با جمعهم بیرونه در سنا  
و این هر دو سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا بمرعت برای جمع لشکر بندهار رفت و خانخانان در بهروج آمد و اعظم خان  
با نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از دربار متوجه بلوچ خانخانان  
از بهروج مازم احمد آباد گشت و راجه علیخان و دکنیان با و طان خویش مراجعت نمودند و بخواه ازین قضیه گذرشته بود که خانخانان  
در آنک سنارس که آنرا انگ گنگ نیز میگویند عرضداشتی با منضمون فرستاد که چون داعیه تسخیر بختان مصمم نموده اند شوق  
پایوس مرابین میدارو که درین سفر هم کتاب باشم و بعد از رسیدن کرد و از انگ بلاهور زبان بنام او رفت که قلیخان و  
نظام الدین احمد در کجرات باشند و خانخانان بکجا بیاید این بود باعث آمدن خانخانان بار دیگر با ایجاد در لا پو و آوردن  
حضرت الدوله جانچه گشت و درین وقت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در کجرات تردوات شایسته پسندیده نظر  
رسید که در تاریخ نظامی خود تفصیل نوشته درین سال میر الغیث بخاری که قریب او مد زبان قلم غیبت شرح  
و صفحش کجا تواند کرد \* خامه ام کرد و شکسته ترست \* در لکنو بجار صند زحمت قولنج بر حمت حق پوسنت و نفس  
منظر او را در دلی آورده در روضه آبایی کرام او در فون ساختند و میر ستوده سیر تاریخ یافته شد لمو لفر کورستان  
اوروزی عبوری کرد ماز جبریت \* جمانی دیدم از آسودگان یکسر بمیدانش \* از نیسورفته ابنوسی و زانسونا مدیه یکس  
که از وی حال پرسیم با نشان باشد از ایشان \* دران شهری جنویشان از زبان دلان من جمعی از زشارستان بینی فرست  
گرویده همانش \* از آنجمله امیر پاک طینت بو تراب آئین \* ابو الغیث آنگه گردون عونت خواند قطب گبهانش \* نهی  
شایسته بترت سید فرخنده طلعت هم \* که خلق مصطفی بودی عیان در جروی خندانش \* بخاری که دلی قبه  
الاسلام لو و از وی \* چه شد آن قبه دان اسلام و بارب کوسلماش \* چو دروشی سپاهی بود خاکپایش ایام  
کشور چشم سخت خویش چون کل صفا بالش \* بیالینس ز قندیل دل خود سوختم شمع \* اگر شمشعل و بانی آمد نو پایش  
بساط مرقد او ساختم نناک از اشک \* اگر چه ابر رحمت شست از باران غفرانش \* و کورنیسال حکم شد که هر قوم ترک  
علوم غریبه نموده غیر از علوم عربی از نجوم و حساب و طب و فلسفه بخوانند و کساد تحصیل تاریخ یافته شد و در شعبان سال  
مذکور بانگ درگاه آمد و در کیشال خبر رسید که عبدالله خان پسر ارفع نموده علی قلیخان حاکم انجارا با جمعی بیشمار از ترکمانان  
و اهل شهر قنبل آورد و شکست هر تاریخ یافتند و در محرم سنه ۹۹۶ است و شعبان و شحاته مانگد حکومت ولایت بهار و  
حاجی پور پشته نامزد شد و در شب عاشوره او را در خلوت با خانخانان جام دوستگامی داده حرف و حکایت اراده  
در میان آورده در مقام سخنان شدند ادبی بکلفانه بعضی رسانید که اگر مردی که عبارت از جانباریست آن خود  
بر کفایت بناده ایچو احتیاج باستان دیگر و اگر غایبست و سخن در دین داری بدیند و خود مستم و اگر غیر ایند مسلمان

میشوم و راه دیگر خوانید آنم که کدام است همین گذشت و بیشتر نکات مذکور تا جانب بنک روان شد و در همین ایام حکومت  
کشیر میرزا یوسف خان رضوی مشهدی مقرری نمود و قاسم خان را از آنجا طلبید و در روز دوازدهم صفر ۱۱۹۹ سنه است و  
تسعین تسعانه محمد صادق خان را بدفع یوسف زنی بسواد و کور خصت داد و جا که مانسند از سبک کور و غیره با و  
عنایت شد و اصل قلیخان از بسواد به کور طلبید و در کجرات قاسم مقام قلیج خان ساختند و قلیج خان را بدرگاه طلبیدند و  
درین ماه میرزا فولاد یک برلاس نمیشی ملا احمد را فنی را که سبب اصحابه علانیه میکرد و بیانه از خانه بر آورده گشت و تاریخ ۱۴  
ان زهی خیر فولاد یافته شد و دیگری خوک سفری گفت و ای آن سگ زمانی که نزع داشت فقیر روی او را بینه چون رو  
خوک دید و دیگر آن نیز بچین میدیدند نحوذی بالله من منی و می آفتابینا میرزا فولاد را با پای فیل بسته و در شهر لاهور گردانیدند  
تا بدرجه شهادت رسید چون بسفارت حکیم ابوالفتح از وی پرسیده اند که ترا تعصب در مذمب باعث قتل ملا احمد شده  
است جواب داده که اگر تعصب میداشتم باستی که بکلا تری از وی متعز من میشدم حکیم همین سخن را عرض رسانیده گفت که این  
بجرامزاده ایست نباید زنده گذاشت بنا بر آن سیاستش فرمودند و اگر نه بتقریب مرگوانگی و شفاعت اهل حرم منجوا هستند  
که جان او را بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بمقرا صلی شتافت و شعبیان در وقت غسل بنا بر قاعده که مذمب  
خویشن میگویند که سخی در مقعد او کرده در میان دریا غوطه با دادند و بعد از دفن او شیخ فنی و شیخ الفصل بر قبرش محافظان  
گماشتند و با وجود آن ساسی که بسیر کشمیر رفتند ایل لاهور شیخ جبه کثیف او را بر آورده سوختند و در بیست و دوم ربیع الثانی  
سال هجری و نوزده و شش تحویل نوزده و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و در وقتخانه عام را که صد چهارده  
ایوانست در قاشهای لطیف بردای مصنو گرفته قسام زینت و زیب عوام قریب دادند و انواع احکام مخالف شرع  
رواج یافت و شیوع مصیبت تاریخ شد و همدرین ایام قلیج خان از کجرات آمده بملازم رسید و پیشکش اقسام گردید  
و حکم شد که با اتفاق ناه تو در مل که بسیار خفت و بهوت شده درین ایام شبی او را بر یعنی از کمین پنجم کشمیر مجروح ساخته  
و پوست مال گذشته بود و در وقتخانه همتا علی و مالی پر دازد و درین سال راه کما دن از کوه سواک که در کوه پادشاهان را  
تختگاه او را با واخدا و لغت الله علیه تمیل نگرده بود و در لاهور بملازم رسید و قسام غرائب پیشکش آورد و از آنجمله گاه قسام  
و آموی مشکین که از گرمی هوا در راه مرگ بود و غیره دید که بصوت رو باه بود و دندان خرد و پیش بر آمده و بجای شاخ بر آمدگی  
داشت و چون لصف سفل چیده بودند نظر در نیامد می گفتند که آدمی نیز در آن کوه پابال و پر میباشند و میپرود و در آن  
فلک درختی انبه که همه سال برود نشان دادند و احد اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با الیچیان میرزا جانی رسید انواع  
پیشکش گذرانیده و مورد مرام خروانه گشت و در ماه جمادی اول ۱۲۰۰ هجری تسعین تسعانه ترجمه کتاب را مین را در عرصه  
چهار سال نوشته و هشتی تمام ساخته گذرانیدم و چون ذرا خزان نوشته بودم که سمیت مافقه نوشته سلطان که رسانید  
جان سوخته کردیم جانان که رسانید بسیار شگسن افتاد و پرسیدند که چند جلد نوشته شده بعضی رسانیدم که با اول مجلا  
قریب هفتاد جز و مفصلاً در مرتبه ناسف عدد و سمیت جزو شد حکم فرمودند که دیباچه چنانچه در بعضی بنیاد منقد  
نیز نویسد و چون انتقاشی چندان نداشت و نیز خطبه بی تعجب باستی نوشت اغراض نمودم و از آن نامه سیاه که چون  
نامه عمر من شاه هست پناه خدایم نقل کفر کفر نیست و کلامی که در کفر خوانم چه میترسم که متاوان این نسخه که بر کرده واجب الله  
نوشته شد نفرین بار و الله ای اهو ذبک من ان اشکک بک شکلیا و انا اظلم و استعظمک و انا اظلم

وَقَبْتُ عَنْهُ وَأَقُولُ كَلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ إِنَّ تَوْبَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَكْرُوهٌ  
 كَرُوْرٌ وَدَرِيْنِ اِيَامِ قَلَابِے شیخ کمال بیابانی نام از کناره آب راوی آورده تعریف کرده که در عین حرفت و حکایت در  
 طرقت احسن از انظرک آب رفته فریاد میزند که غلانی بخانه خود رود و در خلوت در کناره آب بروه گفتند که ما طالب اینطور  
 چیز ایم اگر این خلوت عادت بیا مینمائی هر چه از مال و ملکیت و آرم از آن گشتت و با هم از آن تو ایم چون از صدای دست  
 طابرت شد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آدی مینا و الا بچشم رفته باشی  
 عاجز شده اشارت بشک کرده گفت که آنهمه برای پر ساختن این درخت میگردیم او خود یک تهرش پرسی لاهور داشت که در  
 وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام از انظرک آب رفته و نام مخاطب گرفته یا او از مشابیه پذیر فریاد میزند که فلاسه برو این  
 قلاب بیانه وضو در کناره آب میان حرمی بنیان می شد و ثانی الحال او را چون در بکر فرستادند و آنجا تیر لاف کرامات  
 زده با خانخانان و دولت خان کیل او صد مثل این طرفی میگردد شب جمعه بلباس بازگیران دستی و سر و پا جدا مینمود و در  
 اخان را که کیل کل و خمس ناطقه خانخانان بود میزد و ساختت بیست عامی اگر مرتبه زافلاک بر ترست x عامی است  
 معتقدش کمتر از خست x و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن تهرش گوی زرین اند خانخانان برای شیخ قلاب  
 خود گرفته گفت که حضرت علیہ السلام بشاه سائیده و این گوی را در آب طلبیده و جمل و تلبیس گوی روئین بجنور خانخانان  
 در آب سندانخت و گوی زر را از میان بازی بازی برود و این ایام صله کتاب فقیر را که ترجمه می نوشتم بخاطر سائیده  
 روزی بکلمه ابو الفتح میفرمودند که بالفعل این شال خاصه بقلانی بدید و اسپ و خرمی نیز عنایت میشود و بشاه خست  
 حکم شد که بسا و در رویت جاگیر شما باشد و ایما آنچه اراضی دارند آنهمه را بشما بخشیدند و نام مرابده فرمودند که این جوان  
 بداد نیست مدد معاش او را از بسا و تغییر داده بے قصور دیده و دانسته در بداون داویم شاه خست مدد معاش در هزار ریبه  
 که مقدارش بعلت تغلب و بهمت خانب از یونانی ایما و بیجان نامراد پرگنبد و تقلم و تعدی باز یافت نموده بود و در  
 تحریط انداخته نظر گذارند که حال من این را از ایما کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و سه ماه ازین معامله نگذشت که شاه  
 در گذشت و چون فرمان فقیر دست شد حصت یکسال گرفته اول در بسا در بعد از آن در بداون رسیده شد و آنجا  
 داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بتقریب موافق و عواقب همیشه بدست نیم ملول  
 که کارم نکوت بد شد x شود شود و شود گو شود خواهد شد x و در بیسال سید عبدالعزیز خان چوگان بیگ و میرزاوه علیخان  
 که از امرکے معتبر بودند و کشمیر و ولایت حیات سپردند بانظریق که سید عبدالعزیز خان در دوازدهم ماه بیج الاول طعامی  
 بفرست رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بخت و ذرا بفقرا و او از سنای تو به بضموح نمود و همراه میرزا یوسف خان  
 رفت و تب کرده جان بخت تسلیم نمود و میرزاوه علیخان پیش از آن یکسال در شبی که یعقوب سر محمد قاسم خان شیخون آورد  
 کشته شده بود و معنی در ریغاز یاران صاحب نظر x که بودیم کیند با یکدیگر x در ریغاز یاران خاکه سها و بکر افتند ازین  
 خاکدان بویاوه x در ریغاز این دیده خونقشان x نمی بینند اکنون را ایشان نشان x می چند گفتند و خاصش شدند x زیاد  
 حریفان فراموش شدند x بیگ نیست زان غکساران همه x من و هم که رفتند یاران همه x بیالین چسان سرخم خوانند  
 حریفان همه کرده بالین زفاک x کند کینج تنها ایم دل نموس x بنام سر صحبت بچاکس x در ریغاز کرده نشینان راز x گفتند  
 جای که ایامه باز در آشفته چون بران فرسخ درود x قنادم چو خاک کشتیم چو گرد x بران خاک فریاد کردم سبے x بگو شم

یا در جواب از کسی و بتاریخ بیست و دوم جمیع الثانی سال نهصد و نود و هفت فرم میسر کشمیر که آنرا باغ خاصه نامیدند  
 کابل روان شد و اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بنبر که از آنجا راه کشمیر شروع در کوهستان میکنند گذارند  
 یغادر دستند و تماشای ولایت با جمال کرده فرمان بشاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس برده انتظار قدم می برده باش  
 برین ایام علامه حضرت شاه فتح الله شیرازی در کشمیر شب محزون پیدا کرد چون خود طبیب حاذق بود و معالجه بخوردن هر چه  
 نود و هفتاد حکیم علی در آن ایام منع میکرد و متمنع نشد و متقاضی اهل گریبان گیر او کشته کشتان کشتان بدار بقا برود و در  
 بلیان که گویند در نزدیکی شهر کشمیر بودی قبر سید عبدالمدخان چوکان یکی مدفون شد و ملک الشعرا شیخ فیضی در  
 رشاد و ترکیب بندی گفته و این مطلع است که هر شیه ترکیب بند در هنگام آن آمد که عالم را ظالم رفت در جهان  
 قتل را در نیمروز علم شام افتد همه گنجینه اقبال در دست لیام اندید همه خوتنا به او بار در کاس گرام فستد حقیقت  
 کم کند سر رشته تحقیق مقصد را معانی از بیان ماند و ابط از کلام فستد زبان چهل جند سما با در سخن راستند  
 طالب نادرست آید و لائل نا تمام فستد دل مستکلمان و هر در فکلس آید مانند چو نارس میوه که شاخ ناکه نیم خام فستد  
 لرامی احوالت فضل را فرزند و جان و ابوالبار معنی شاه فتح الله شیرازی و دو صد بونصرفت و بو علی تا او پیدا آمد نسبی دار و کفنا  
 رتبه دکان زمین گونه بز او سه کبی با محل مشتایان کرد زمین کردی کبی با مواب اشراقیان کردی ملک تازی مبنایات  
 ز وجود کامل او بود دوران را بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی و شهنشاه جهانزاد و فاشش دیده پر نم شد سکند  
 شک حسرت یخنت کافلاطون ز عالم شد و در تاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک اینسال عازم سیر کابل شده  
 ز راه بکلی بجانب قلعه انک عنان تافتند و درین حلقه حکیم ابو القاسم در منزل و منور عنان توسن زندگی بجانب آخرت  
 افتد و در حسن ابدال مدفون گشت قطعه کاروان شهید رفت از پیش و ان مارفته گرومی اندیش و حساب و چشم  
 بتن کم در شمار خرد بهاران پیش و خدایش سزا داد و تاریخ یافته شد و در ظاهر انگ که معسکری بود شاهزاده یا محل بکلا  
 مدوازان منزل شهباز خان بحیت دفع بقیا فغانان پوست زنی نقین بیست و دوم ماه ذی قعدة سال نهصد  
 یوز و هفت کابل رسیدند و درین هنگام حکیم سهام و صدر جهان از پیش عبدالمدخان بازگشته کتابت عبدالمدخان ما  
 مشعر بر کمانگی و اتحاد رسانیدند و در شنبه شان او شعلین قسما تر اجه تو در تل و راجه بهکوناس امیر الامرا که در لاهور مانده بودند  
 مستقر مجیم و سفر شتافته در درک سهل طعمه حیات و عقارب گشتند و سفر ما الله بگفتا تو درو بهکوان مرو و تاریخ یافتند  
 و دیگرے میگوز که قطعه تاریخ تو در تل تا که طلکش گرفته بود عالم چون رفت سوئی دوزخ خلقی است شد خرم تاریخ سنسرا  
 ازیر عقل جسم خوش گفت پروانادی رفت در جنم و در خیم مردم شنند ثمان و تسعین و شصت و شصت حکومت کابل محمد قاسم  
 میرجو بر فو افض نمود و عطف عنان بجانب هندوستان نمودند و حکومت کجرات را با عظم خاندن معین ساخته فرمان فرستاد  
 از مالوه بد آنجا نب نامزد کرد و اندر نظام الدین احمد را جلاز مست طلبیدند و چون راجه خن گجرات بجا نجانان دادند و مالوه  
 بر شهاب خان قرار یافت و عظم خان بر زعم شهابخان مالوه را بویران گردانیدند بجاک سیاه بکسان ساخت و درین ایام  
 خداوند خان دکنی را قتی که همیشه شیخ ابو فضل در عقد نکاح دی حسب حکم در آمده بود و قبضه کبری از ولایت گجرات یافتند  
 بنستقر دوزخ شتافت و این تاریخ یافته شد هر چه که خداوند دکنی کرده و در چهاردهم جمیع الاول سنه مذکور منزل  
 نور در سال سی و پنجم جلوس شد و حکم تریقن و آئین دیوانخانه لاهور فرستادند و در روز و پنجم نور و آنان بلده خیم دولت شد



و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر سوار ششصد گز راه دور و از ده روز طی کرده بلازمست رسید و زمان شکر  
 بیان بیات که آمده اند زمان جازه سواران درون حجره در آیند و تماشای عجب بود و شکر عواطف بنی صد گردید و  
 درین ایام بعد از فوت بهنگوا نذاس ماننگه با خطاب را حکی داده فرمان شکر عزایرستی او و الطاف و اعطای  
 فوق الحد نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسب احدی فرستادند و در روز شرف آفتاب جامع انتخاب از بدو  
 آمده بلازمست نموده نظام الدین احمد بعد از هفت سال ملاقات کرد و درین سال عظم خان از کجرات متوجه بتخیر ولایت سوات  
 و چونانگه شد و جام سراسال و دو تنخان یسار امین خان خوزی که بعد از پیر قائم مقام گشته مغرور بر دلیری و ششم  
 خود بود با جمعی قریب بیست هزار کس استقبال برآمده جنگی صعب کردند و کشته گردید چو مور و طبع نیست آن سپاه  
 مور شود کشته چو افتد بر راه x و اعظم خان لشکر خوز را هفت توب ساخته تمجارب نمود که درین نزدیکی الظور نشان  
 نمیدهند و خواجہ فیض بخش سواد اجرا نغار که جوانی بشجاعت و شهامت ممتاز بود و محمد حسین شیخ کازلر آقدم بود  
 بشهادت پوستند و از فوج هر اول شاه شرف الدین برادر زاده شاه ابوتراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار کس همراه  
 پسر جام که جانفشین پیر بود و پنجم رفتند مشغولی آتند کرد و در جام بودی نیست x بنگر اکنون خراب و جام شکست x شاه  
 آفاق شکست صیش نام x زانکه کشته را بدست آمد جام x و این فتح از روز یکشنبه ششم شوال ۱۰۹۹ شمس الثمان و تسکین و تسبیح است  
 نمود و شیخ فیضی فتوحات غیر تاریخ یافت و درین سال فتوة العلماء الراسخین الکتمین صاحب التصانیف الشاه  
 العالم بامد شیخ وجیه الدین در احمد اباد داعی حق را الیک اجابت فرموده و شیخ وجیه الدین تاریخ یا قدس رحمة الله  
 علیه حله و هجده و پندیرین سال شیخ چابند بنه خلیفه شیخ عبدالغزیز دهلوی که در قصبه سینه برسد ارشاد استناد داشت  
 رخت از عالم بست و یکی از مریدان حق حقیقت فقر تاریخ یافت و درین ایام جوینور از خانانان تغیر داده و حکومت  
 ملتان و کربا و کفولین داشته بتخیر ولایت سند و بلوچستان و دفع و رفع میزاجانے نامزد گردانیدند و در راه تاریخ  
 ۱۰۹۹ تسع و تسعین و تسعمائة خانانان را با جمعی از امرار نامدار مثل شاه میخان و سید بهاء الدین بخاری و میر محمد مصوم  
 بکبری و دیگران با بجانب حجت کردند و صد فیل همراه ساختند و ملک الشعر شیخ فیضی قصده تاریخ یافت و درین سال  
 خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه رسید و شهاب خانم تاریخ یافتند و دیگر ذمیر الاوصاف و درین ایام  
 بفقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیری را که ملا شاه محمد شاه آبادی که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب حکم بغاری  
 ترجمه کرده آنرا عبارت سلیس کمنع نویسن در عرض دو ماه انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت است در حین  
 یک دو ماه بتقریب حکم شاه x این نامه شد چو خط پری بیکران سپاه x گذرانید و داخل کتابخانه شد و مثل خوانده میشود  
 و درین سال شیخ ابراهیم حلی در فخر باطل طبعی در گذشت و جهان جهان زرد و داغ کرده حساب بجان آفرین از جمله  
 بیت و بجز در مبلغ رانگد سنوای فیلان و سپان و سائر اجناس داخل خزانه بادشاهی شد باقی به نصیب اعدا  
 که فرزندان و وکیلان باشند و چون نجست و لوم موسوم و لوم بود ذمیر الاوصاف و شیخ نسیم تاریخ او شد و درین سال  
 چندی از انجمن لاهور سفر ملک بقا اختیار کردند از جمله ختمی ترک بر خست بوا سیر و شیخ احمد برادر خرد شیخ عبدالرحیم باب  
 فیل و نلامرئی شاعر مشهور بر خست و جو در غنی در هنگام سفر و اسپین رباعی گفت در پاس عجم غنی دم نزع است و همان  
 مستی تو در آخر حیا مار رسته تو x فریاد است که دوست نقد فرودس بگفت x جو مای ستا هجست و تمیدستی تو x

و چون با ستادان متقدمین متاخرین خلی سخنان بی ادبانه می گفت این تاریخ یافته شد که مصرعه گفت عرفی  
 جو نامرگ شدی و دیگری دشمن خدا و درین ایام حکیم بهام تعریف کتاب معجم البلدان را که بضاعت و وصف جزو  
 نموده بعرض رسانید که اگر ترجم شود و از عربی بفارسی آید خند حکایات عربیه و اقواید عجیبه دارد بنا بر آن ده و دوازده  
 کس فاضل را جمع نموده چو عراقی و چو هندی انرا مجری ساخته تفتیم نمودند و مقدار ده جزو جسد فقیر رسید و در عرض یکماه  
 ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده و سید التماس بخصت بجانب کربان ساختم و بدرجه قبول پیوست و در بیست و  
 چهارم جمیع الاول سال نصد و نود و نه مجلس فروری بائین سالها دیگر ترتیب و ترتیب یافت و آغاز سال سی و ششم  
 از جلوس شد و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحریم گوشت گاو و میش و میش اسب و شتر بود دیگر زنی هندی  
 که همراه شوهر بسوز و مانع نیابند و بچه و اگره نیز بسوزانند و ختنه پیش از دوازده سالگی نکند بعد از آن اختیار دارد و خوا  
 نکند خواه نکند دیگر اگر کسی یا شخصی که ذبح جانور میشه او شده باشد طعام نخورد دست او بزند و اگر از اهل خانه او باشد نکند  
 اکل قطع نمایند و درین سال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی راسی حاکم ثبت رفته بود و حقرا و آوره در سلک نکاح شایر و  
 بزرگ کشید و در ساله شتمه احوال و اوضاع و تدابیر آن روز می تقریر میرزا بیگ و ملا طالب صفهانی که مرتبه  
 با بیچگیری رفته بود نوشته شده اگر استیفا خواهد نمود و الا اگر نامه که احوال بلاد هندوستان و کابل و ثبت کیم  
 شرح مذکور است و در آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پیرگنه شمس اباد که در جاگیر می تقریر شده حضرت  
 نمودند و پسر خاله اش محمد حقیق نام جوانی رشید بغایت رسیده و بهادر در جنگ مواسای آنجا بدرجه شهادت رسید  
 این بیت تاریخ و یافته شده بود **س** چون منشور شهادت یافت جعفر از در آورده بود تاریخ سال او شهید پاک شد حقیق  
 حضرت پنجاهه دادند چون میرزای مشارالیه بعرض رسانید که والده فلاح جهان در گذشته و برای تسکین خاطر برادران  
 و خویشان التماس حضرت میکند حضرت بکره دادند چون صدر جهان مکر گفت که سجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و بجزیه  
 بیع ندادند بهر وقت بر همراه میرزا و شمس اباد رفته آنجا بسیار شد و بدون آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالج  
 اشتغال نموده و میرزا بلاهور شتافت و بتقریب نامه جزو افرا که از کتابخانه گم شده بود و محصله سلیم سلطان بگم را چند مرتبه  
 یاد فرمودند و هر چند قاصدان از یاران بدون رفتند بتقریب موافق آمدن نشد آخر حکم کردند که مدد معاش او را متوقف  
 دارند و خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق محبت با دو غائبانه یار فرزند بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرض داشت  
 که مانع کلی پیش نیامده باشد آنجا نمانده و در شوال این سال چهار کس از مخصوصان درگاه برسالت چهار حاکم دکن بنا بر دست  
 شیخ فیضی رانند و راجه علیخان حاکم اسیر و برهان پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتماس امین الدین خان از  
 برای خود نامی حاصل کرده نزد برهان الملک که از درگاه رفته بود و امرار و دلخواه بسلطنت رسیده و مازا استقلال بنده و بکر  
 که جای ابا و اجداد او بود و میر محمد امین نامی که سابق نوکر صادق خان بود نزد صادق خان حاکم بجا بود و میرزا را بجانب قطب الملک  
 حاکم کول کنده فرستادند و حکم شد که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را بجای آورده نزد برهان الملک نیز برود و در آنجا  
 در میان شیخ و امین الدینان حکمتها شد و کار بلجاج کشید و درین سال مزاج باد شاهی از صحبت اندک انحراف یافته  
 در شکم و فلقی طاکر شد که تعبیر از آن هیچ نتوان کرد و در آن پیشوری سخنهای که ناشی از بدگمانی بر شاهزاده بزرگ بود  
 عمل ببرد و ادن نموده بر زبان می گذشت و میگفتند که بابا شیخ چه چون این سلطنت همه از تو بود و چرا این قصد من کردی

سپهر اول بدون حاجت پیدا و نبود می سپردیم اگر می طلبیدند از ما بد و حکیم تمام که معتد علیه مطلق بود و نیت بیخودان  
 میکردند و شاهزاده بزرگ در آن حالت چندی را از معتد ان خویش برای محافظت شاهزاده مراد تعیین کرده باشد و در  
 اندک فرصت زحمت بصحت مبدل شد و همه اهل حرم هم شاهزاده مراد این قضیه بعرض رسانیدند بنا بر آن بنا رخ میستم  
 و بجهت این سال شاهزاده سلطان مراد را که به بیماری لقب است حکومت مالوه و آن نواحی تفویض نموده علم و تقاره و توجیه  
 و تمنی طوع و لو از مردم دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزاده است عنایت کرده و سمعیل قلعه  
 را بکالت نامزد کرد اینده و امراء عظام دیگر را بلا زحمت او نوشته حضرت فرمودند تا در مسانه بعد المشرقین بنشینند  
 و از آفات الملك عظیم سالمانند و با مید کشور کشای مردم بسیار کرد و پیش شاهزاده که او را بتکمیل و نشان از دیگران  
 زیادت پیدا شده خیرگاه موسی او مسطفا میدانشند از اطراف جمع آمدند و عساکر عساکر از نواحی اگره و مستونج  
 و گوالیار گرفته برسد که زمیندار او ند چه که بکثرت حشم و جمعیت از جاهای هند ممتاز و افتاد در آن بلاد بنا و نهاده  
 بود در نواحی برور باوی جنگها کرده شکست داد و او راه فرار طے نموده در کوهستان و جنگستان در کنده قطع طریق پیش گرفته  
 مردم بسیار را بقتل رسانید و قافله را از وسطی عظیم افتاد و جمعیت شاهزاده از بے رشدی او پریشان شده بایوس  
 و مفلوک بهر جانبی سرزدند و در میان ایام مدیکوچل طبیعی بستم جنم شتافت و پسرش با پیشکشهای لائق آمده شاهزاده  
 را دید و او را با یار محمد خان ولد صادق خان که شهرت بسیار یافته دارد در لاهور بلا زحمت فرستاده بنده و جین را در گاه ساخت  
 و مردمی که نامزد خدمت او شده بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و کثمت بر خاست و توره و  
 توژک و تکبر و تجبر تقلید بر بزرگوار نموده و از او هم گذراننده و غوره ناسته دم از انکوری میر و بر حضرت آمدند  
 و معلوم شد که آن کثمت و وقار ناپایداری از سر بوقونی بودند از سردانش و درین ایام دو تنخان پسر امین خان خور  
 حاکم جوانا گده که در جنگ جامع زخمی رفته بود و وفات یافت و عظم خان پسر تنخان استو بهشت در زرای امین خان پسر دار  
 پسر دو تنخان چند روزی مدافعه نموده آخران طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذی قعدة سال مذکور پسر دند و فتوحات عزیز  
 تاریخ یافتند و درین سال شهاب الدین احمد خان نیشاپوری در سن هشتاد و سالگی از عالم گذران در گذشت و  
 شهاب خانم تاریخ فوت او یافتند و در بیست ششم محرم سنه الف موافق سال سی و ششم جلوس خانخانان باجایگ  
 یکشست روز متصل جنگ عظیم کرده و از جانبین آثار جلالت و شهامت بظهور آمده و دو بیت کس جانی بیک را بقتل  
 رسانیده شکست داده و جانی بیک بعد ازین فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خانخانان مدت دو ماه او را محاصره  
 داشت و درین ایام بیک پناه هزار و پیه بیکه و کاسی کک من غله با صد توپ بزرگ دفعه دیگر بر آه دریا و توچی بسیار  
 در ایننگه سا که از امر چهار هزار بیت کومک خانخانان از راه صیل فرستادند و جانی بیک بعد از محاربات صعب مروانه  
 مغلوب و مضطرب شده از در محاصره آمده دختر خویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشیم همراه خانخانان چنانچه بیاید به بلاد  
 آمد و در پنجم جمادی الثانی سنه الف تحویل نوروز آغاز سال سی و هفتم از جلوس شده و درین تراشی بتلاش میکردند و  
 این عصره تاریخ یافتند مصرعه بگفتار شهاب بر او داده مفیدی چندی و رسم همان و آئین همان بود و احکام همان  
 باز یادنی حکمی چند دیگر بر میناس سابق از آنجمله اینکه در ایام و زمانیر مسکو که بک با و نشان سابق را گذاخته بهاسکے  
 ظلم و فقر فرور شدند و از آنها اثر در عالم نگارند و انواع اشرفی و روپیه سا که در آن سکه با و شاهی باشد خواه گفته خواهد

ملک طور راج گرانند و تفاوت سنوات هملا منظور نباشد و طبعان مقید شده هر روز صرافان را طلبیده از ایشان طلب  
 میگرفت و مساوره مینمود و بعد غن تمام چندی را بکشت و با وجود آن از طلبانی باز نمی آمدند و فرامین شکر تا کینه تمام و در  
 در اقصاء ممالک نوشته فرستادند و فایده داشت آخر با تمام خواجگانش لادن خوانی دیوان کل آن حکم تفاوت یافت  
 در روز شرف آفتاب که در روز دهم حمل باشد جعفر بیگ نلقب با صفهان بخشی را بر سر جلاله تارکے که از پیش  
 عبدالعزیز خان آمده راه کابل قطع مینمود که نامزد گردانیدند تا با اتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل بهتصال آن بقتل رسانید و  
 نظام الدین احمد را منصب بخشگیری کل مقین ساختند و در آخر شعبان زینجان کو که را نیز آنکس صفهان بهتصال بقتل  
 تا یکیان و تعمیر ولایت سواد و بجز که مطلق خراب شده بود و نامزد گردانیدند و در او اسطانه شوال اینسال ماقط سلطان  
 رخنه کرد که صاحب خیر بالذات بود و آنا پسندیده از دخیله مانده خصوصاً باغ و عمارت شهر که در میند تا سنی بدار و در  
 نو و سالگی از برای غرور در اسر و انتقال نمود و این تاریخ بعل تقیبه یافتند که مصر عهد خند و بایع شد آب فاند لایقی هر چند  
 دو تاریخ یافته یکی باغ بی آب شد و دیگری چو در گوشه باغست مدفون بود تاریخ او از گوشه بلخ بود و دیگری با باغ  
 و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار گل برادر زاده میرزا یوسف خان جنوبی که او را در کشمیر نایب سنایب ساخته  
 ملازمت آمده بود و شبید و طبعان را بجهت سر انجام در لاهور گذاشته در عین باران از آب رادی گذر شده و در  
 همراه شاهزاده بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار افکنان آب جناب رسیدند و اسخا خیر شیخ عیاضت که یادگار  
 یحسین بیگ شیخ عمری بخشی که تحصیل در حلاج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضی علی بجنادی شمن امیر  
 که منصب دیوانی کشمیر داشت و حسابهای دوران کار و وقتهای نامعقول در میان آورده هم سیاهی و هم عنیت  
 را بجان آرزو بود گوش و بینی بریده و قلم بر بنا گوش نهاده گردانیدند و این تاریخ یافته شد قطعه خون که قاضی علی  
 بجنادی خ حسرت یادگار با خود برود خاتمه نشی قضا بنوشت سال تاریخ او که مودتی نمود بعد از آن یادگار با قضا  
 کند قلعه آنجا تاج مکل بر سر کل نهاده نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت بیست کلاه خردی و تاج شاهی بهر کل  
 که رسد حاشا و کلاه میگویند که چون رسکم ولایت کشمیر بیست که در روز جلوس تنهای بر میند گرفته بر سر باد شاه نو  
 اردو و نئے صفت بسته می ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام افتاده میشور گشته بود تا بعد از  
 بحال آمد و از اتفاقات اینکه هائوز بهی که برای مهر خود یافته نگین بچشور خود بکندن فرمود ریزه ازان جدا شده  
 چشم او افتاد و تا دیری میمالید و می نالید و ازین تقا کها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود بیست دولت  
 تن در باغانی نسبت به دولت آنست کافت و خیر بود و یحسین بیگ شیخ عمری بهر بیست یافته و نیم جانی را صمیمت  
 تمام دانسته از کوتلهای کشمیر بیگ بر آمد و با جوری که تا بین کشمیر سر راهست رسیده منظر حکم بود و یادگار مناصب  
 جایگیر بار ابروم داده و بخطاها مخاطب گردانیده خزینه و طویل و سلاح خانه میرزا یوسف خان را تصرف در آورد و اهل  
 عیال او را بعد از گرفتن رز و زیور و جوری کار آمدنی بهر ای پسران نامعقول حمل خوبی بوی میرزا یوسف خان که کلان  
 بیست حسب حال ایشانست بیست امرای تو بود و مقبول همه امرا زاده نامعقول همه بر الا عیال سوار کرده بر سواری  
 تمام کشمیر خراج نمود و میرزا یوسف خان را در اردو و متمم ساختند و زری بشیم ابو الفضل سپید و در نیواک شیخ فرید بخشی  
 با عبدالرحیم گنوی و بی دیگر کشمیر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کتاب جناب توقف نمودند و در شهر کابل

اول تو کوه پست هاست خبر آمد که یادگار پادشاه کشمیر برآمده با جمیعت عظیم وی بمقابل و مقابل آورده در پیر او زمانه کوه تنه  
 فرود آمده شب نماط جمع درون سر پرده فسق و فجور نشون بود و نیم شبی بعضی از نوکران میرزا یوسف سخنان با اتفاق جمع  
 از افغانان بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و سر برقتند او را بعد از کسب روز بگناه آورند و این فسق باین زود و سه  
 موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند که از ابتدای جلوس در زوز جمله سردار و گار در شکرا آمده چون کوی در  
 طبقات بود بعد از آن در کنگره قلعه لاهور بر فرازی یافت چون در راه دیوچا این سال جامع این منتخف از بدو آن  
 حسب حکم آمده بار و طوق شدند در منزل منبر حکیم مام بعضی سائید که فلانی بخواند که کورنش بکنند پرسیدند که چندگاه از وعده تخلص نموده جواد  
 که بجا پرسیدند که چه تمیز گفتند تقریب سوار و محضر کار بیا این و عریفه حکیم صین الملک بهمین مضمون از دلی آورده چون بجهت خوان  
 فرمودند بیجا نیاخته نمیشد و کورنش ندادند با فطوح محرم و محرم و محزون اردو که همراه شاهزاده و انبال در دستاس گذاشته بودند مضمون  
 و ختم حصن حصین کلام سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و عظیم جمیع در و تصیذ برده را حصار خود ساخت و محیب و خوا  
 مضطرب آن دعای درو آلودنیاز آتیرا بشرت اجابت قرین گردانید تا آنکه بعد از پنجاه هنگام وصول موبک از کشمیر  
 بلاهور با و شاه را مهربان ساخت و تقریب ترجمه ساختن کتاب جامع رشیدی که مجلدی عظیم است باران صادق و مشتق  
 چون میرزا نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایتانه در مجلس خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از  
 مراجعت از کشمیر روز بهمن خج رماه عید بهمنماه الهی موافق بهندم ربیع الآخر این سال کورنش ادا و مذوبک اشرفی گذرانید  
 و بالتفات تمام پیش آمده رفیع آن جناب نوازی بعد از دشواری با سانی مبدد گردید و احمد علی ذکک حکم انتخاب کتاب  
 جامع رشیدی به دستواب علامی شیخ ابوالفضل صادر شد این جمله شیخه خلفای عباسیه و مصریه و بنی امیه را که بخت  
 ختمی پناه صلی الله علیه و سلم همیشه از آنجا نامم علیه السلام میرسد و همچنین نسبت سائر نبیاء ابوالغرم در تفصیل  
 ترجمه از عربی بفارسی کرده بنظر در آورده و در و جل خزانه قاهره شد اندم بر سر احوال شاهنشاهی دوزار بیج کشمیر مضمون  
 احدی و الف در کشمیر سیده دور و روز یک ماه بسیر آن باغ خاصه گذرانید و حکومت آنرا از میرزا یوسف خان کشیده  
 تا بیخ ششم صفر سال هزار و یکم مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره مولد که سرحد کشمیر و سر راه پیکل است شدند و در راه  
 بحر قزاق که بزین لنگا مشهور است رسیده سیر کردند و این عوصیست که در میان دو کوه کشرفی و غربی واقع شده  
 سی کرده دور است بغایت عمیق است و در بای بهت از میان این میکند و سلطان زین العابدین که محلی احوال  
 در سنه شیخ کشمیری مذکور شده است مداریک جریب در آب سنگ انداخته و بیان کورسے سنگین عالی عمارت رسیع  
 چنان تعمیر نموده که نظیر آنرا در بلاد بهت نشان تمیدهند از جمله انور محیب که مردم بشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند  
 و حقی لزان بود و صبح خاپور که عرض تنه وی بمقدار در و ارضش ارتفاع وی از یک گز انداز بالاتر و شاخهای که چون برید چون  
 سرتگون و با وجود این اگر کوه که بکسر شاخ او را گرفته بچینا تمام اندرخت بکرت و لزه در می آمد و بعضی از غرب  
 آن دیار پادشاه فتح الله شیرازی مرحوم در سال نوشته دال اگر نامه تصنیف علامی شیخ ابوالفضل گردید و تا بیخ  
 و صبح الاول این سال بتاس محل نزول اجمال شد و تا بیخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالشریاء و در دستاس بیخ  
 ششمین صبح عالی سبک عمت برکات مساند آن شهر را گردید تا آخر فست مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که عباد  
 آورده که محمد حکور شده بعد از وفات فلقو نوحانی حاکم اولیسه با سکت سنگ و در ان سال اول جنگ عظیم نموده

نهاد چون مانسنگ بر سر او رفت تا بجاوست نیاورده دریا با آنها بگوستان پنهان شد و ملک بکالتا  
 گنجد دریا تمام به تصرف مانسنگ درآمد و تاریخ یکشنبه هجدهم جمادی الثانی استنادی و الف تحویل نیز عظم از تحویل محل  
 و آغاز سال سی و هشتم از جلوس واقع شده و ضوابط دیگر احداث یافت و تاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی خانها  
 و سیزده جانی آمده مشمول مراسم شنبه و امرای را که در نزد دست همراه خانها مان بودند فرخ خورمال بنیادنی منصب و عالم  
 ممتاز ساختند اول ملتان را بجا گیر میرزا جانی مقرر کردند بعد از چندگاه او را نشد و میرزا رستم خان را ملتان دادند چنانچه  
 بعد ازین مذکور شود انشا الله تعالی درین وقت خبر رسید که چون عظم خان ولایت سورت را تصرف شد منظر کمرانی  
 درین نواحی بود در آنروزه بجا نب کنکار زمیندار ولایت کچھه رفته در کتاه او میبود عظم خان بر سر کنکار رفت و او بجهت  
 حفظ ناموس و نام خود آمده خان عظم خان را دید پس خان عظم را بجای که منظر بود اسیر کرده او را غافل گرفتار ساخته بجای  
 خان عظم روان کرد و منظر در اشای راه به مهانه قضا حاجت نشسته با ستره که با سایر دست افرازی بسته با خود  
 میداشت کوه کوی خود را بریده هلاک شد و بناچار بر او از عظم مردند و او در لاهور بدرگاه فرستاد و بیست گردنش بر تافت  
 کردن هرگز نگرددن یافت « بر تابد پیش ازین تاریخا بد پیش ازان » و درین ایام صد بیست فیل که در شتخ او بود  
 بدست راه مانسنگ افتاده بود از جنگ ارسال داشت و درینسال بمقتضای صا لبطه که امرار سردار در سر هر چندگاه بدرگاه  
 ماند آمد که در مقیمین حکمتها و مصلحتهاست فرمان طلب بنام عظم خان که مدت شش سال از بلانیت جدا بود رفت  
 و چوناگره را که شتخ نموده بود از و انتراع نموده بر او را بسنگ دادند و چون در مرتباً خبر که از جنگا لغتچو آمده سخنان در شت  
 در وادی مذیب و ملت گفته متعصبانه شیخ ابو القاسم و بر بر اجضوب و شاه پیش کشیده و سخنان بجا عجب رسانیده  
 مخاطب خاص و خطاب عام بود و غالباً ازین رنگه خلیه ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش نیز که در خاک جام  
 نذر کرده و در نیاب فرمانی با و نوشته فرستاده بودند که مگر ریش تو گرانی میکند که نمی آتی و او عرضید در شتی طول  
 الذیل در جواب ارسال نموده بود و همی بجا طرس راه یافت و بعضی از اهل نفاق نیز از یاد شاه نسبت با و سخنان  
 گفته از جان بر ندیدند بر آن نرزدان و اهل و عیال و خندان خود را در شتی انداخته در غره جب سال مذکور را چونه کده بندید  
 رفته عزمیت سفر حجاز نمودن تاریخ بنیادنی بکعبه گفته شد که قطعه سجای راستان شد خان عظم و سله در عزم  
 شاهنشاه کج رفت « چو بر سید مزدول تاریخ اینسال » بگفتا میرزا گو که کج رفت « و این کار او را که از کار سلطان  
 التارکین این او هم همیشه و ندرت ترفته و نارفته مساوی بود از رسیدن اینچیز فرمان بشا براده سلطان مراد با لوه رفت  
 تا بداری کجرات منصوب گردد و محرم صادق خان را بجای اسماعیل قلیخان بوکالت او نامزد کرد و پانزده از درگاه جنیت  
 دادند و سرکار سورت و بهروج از قلع قلیج خان در وجه جاگیر او مقرر شد و درینسال نیز بخان کو که و اصغیان که بجهت  
 تسبیه اقاغنه سواد و کجور و اتصال جلالت تاریکی تعیین شده بودند اکثر آنها را نابود ساخته اهل حال طار و در  
 برادر او را با خویشان و برادران قریب چهارده هزار کس اسیر کرده پانزده بدرگاه فرستادند و از سالیان که حساب  
 گیر و در بیست و نهم و یقعه اینسال حکومت بلده مالوه را میرزا شایخ بخشید و شهباز خان کمنو ملاک سال  
 در بند داشته و مبلغ سفنت ملک و بیعت از و گرفته از قلم کانگ و طیبه از قید بر آورده بود و بیست سرانجام  
 مالوه و وکالت میرزا شایخ تعیین نمودند و یقعه اینسال شهبازک و شهنواز عالم در گذشت و کجور

در فرستادن میر و نشین برودت و ابرو را در حلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی این تاریخ یافت که فراموش و فقیه  
 شیخ کامل یافتند و شریعت جدید تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در ششم ماه محرم سنه اثنی و العف میرزا ستمین  
 سلطان حسین بیکزاین بهرام میرزاین شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داد و نوامی آن و برادر بزرگش میرزا  
 مظفر حسین حکومت قندهار و گرسیر داشت از برادر رنجیده با فرزندان اهل عیال برادر اعیانی بملازمیت رسید و حکیم  
 عین الملک دیگران را با استقبال فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیها و دیگر اسباب فرا سخانه و کمر و خنجر مرصع روان  
 داشتند و در چهار کوهی لاهور خانانان و در تاجان کوه و سایر امرا بظلام را پیشوا رفتن فرمودند و بعد از ملازمت  
 مبلغ یک کورنگه مرادی نقد انعام بخشیده و رسلک امرای پنجزاری و خل ساخته بجای او ملتان نامزد گردانیدند و درین  
 ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از چهار ماه و دیگر ایلچیان از نزوح حکام و کن بقضی المرام مراجعت نموده بملازمیت رسیدند  
 و چون بران الملک مشکیش خاطر خواه فرستاده بود و تاریخ بیست و یکم محرم شانزده و انیال را بوکالت خانانان  
 و رابنکه که او را رابنک توان گفت و دیگر امرایا با هفتاد هزار رومی با تجمیعت نامزد ساخته و صبیبه قلیچ خان را در  
 حال شانزده و انیال کشیده جشنی عظیم دادند و زرقه و اجناس مع الواع غرائب اشیا نفیس چندان یافت که سامان  
 لشکری از او توان کرد و اسباب سلطنت او علامات شوکت و تجمل بشانزاده داده خصیت فرموده خود هم متعاقب  
 بفرمیت شکار بیرون آمده تا کنار آب سلطانورسیت و پنج کوهی لاهور رسید و رای منقلب و شانزده و انیال را حکم مراجعت  
 و خانانان را که سر بند رسیده بود بجهت یعنی کنکاش طلبیده و با استقلال سرداران لشکر گردانیده امرای نصران آن کرم  
 و مجدداً مرض ساخته بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه نهم جمیع الناس اینسال میان شیخ عبدالملک خلف صدق  
 حضرت میان شیخ داؤد قدس الله روحه انتقال ملک ابدی فرمود و جان پاک شیخ داؤد تاریخ شد و مواعلم با هو  
 و الیه المرجع و المآب بر رای از کیا مخفی نماید که تا این بان آنچه از واقعات و رسلک تحریر کشیده آمده اکثر آن طبقات  
 اکبر شاهی است که فقیر کثیر التقصیر متفطن شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصنف مرقوم نیز خوش کرده جزو کتاب خود ساخت  
 و بعد از آن سوانحی که در مدت دو سال واقع شده بطریق اجمال ایرادی یا بدرد و و شبته تاریخ نسبت و هشتم جمیع الناس  
 سنه اثنی و العف تحویل آفتاب از خود رجوعت بادل درج محل اوی نمود و شروع در سال سی و نهم از جلوس قشود  
 و این بزده روز بمثل ایام سابق در جشن عیش و طرب بجهت گذشت و احکام مجده صدر یافت انا بجلد اینکه کو توان  
 از محلات و بیوتات شهر جدا جدا بر بود از روسا و اعیان هر محله بیکدیگر که از احوال صادر و وار و بر نسبت  
 خواه تا جرح خواه سپاهی خواه غیر آن شب و روز مختص با شدند و مفسدی و تمردی در دزدی را نگذارند که سکونت در شهر  
 و اگر خرج کسی بیشتر از دخل ببیند بروی نموده بوسیله کو توان بفرضا نند که اینهمه فضولی او فالبا از زبوجه خواهد بود  
 بر سر و سر و عاتم و شیون خصوصاً کالج و ولادت و خون و امثال آن هر چه واقع شود کو توان الا مطلع سازند و یک کس  
 معتز از جانب او در هر محله و کوه و بازار در بگذر آید بر بسته بود و باشد عازا اصلاح و فساد واقع گرداند را بهما رجحان  
 ضبط تا اینکه گم شده و اگر خفته شود ز رفت و سوداگر حکم اسب تواند برد و بندی از بند و ستان تواند آورد و طلا و  
 نقره و قماش را نیز معین مانند بیا با د شاهی خریدند تا در کتبی بخواند باید کرد و شش و داریه بر اموال بیست و  
 همز و کو و بختا اگر میت و امنی دارد بعد از تحقیق اگر در شاهی بر د سا و نباشد یا کردی علیار و قوطه دار قنوال

نباشد تعلق بوی کبر و اولاد اول بیت ائمه شود و تا خطبیت کمال کی بدست نیارند مرده را دفن نکنند و بجانب مشرق رود  
 شهر محبت تظلم آفتاب در کورستان نگارند و اگر کسی از مردمان در سینه نام میرد خواه مرد خواه زن پاره از قلم خاتم  
 و خشت فخته برگردنش بسته در آب سرد دهند و بجای کتاب نباشد بسوزند و با بطور خطایان بدختی برین بندند و  
 این حکم بنبی بر علی است که قرار داده اند و جامی ذکر آن نیست و سپردن حوام الناس تا بچوپیره که توالی بنظر گماشته است  
 که توالی نگردد و تحقیق سال هر دو تمامند که خدا نشود باین تقریب خیلی منافع و نواید بعد از آن خصوصاً کسان که توالی  
 و خانوی کلال و سایر جوانان از ذوال بیرون از شمار زد هم و خیالی نماید میگردد و دیگر زنی که دوازده سال از شوهر بزرگتر  
 باشد شوی با وری جماع کند و زن جوانی که در کوه و بازار شهر میگردد دیده باشد و در آن حال بار و بنوشند باروی کشاد  
 کرد و همچنین زنی تا ساز کا خیلد که با شوهر سبزه کند در محله فو آتش برود و آن کاره کرد و دیگر وقت مخصوصه منظر اراد  
 و پدر را میرسد که فرزندان خود را بفروشد و چون دست یابند ز داده از رقبه رقیب خلاص سازند و دیگر میبندند  
 را که در زمان کفر است یا غیر آن با کراهت مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز درین باب آرا اختیار نماید و بر یکس تکلیف نمایند  
 و هر کس در روزی از این انتقال بدیگری کند و زن هند و اگر بر مسلمانان فریفته شده در بین مسلمانان و در اید جبر آورده اگر قبایل  
 و پاره پاره از اعدای یعه و کنیه و تجانه و وجهه بیچک را از کفار مانع نیایند و این حکام تعلق با موردی دارد که شمس  
 انسان سمیت گذارند یافت و استیعاب آن از چیز قدرت جامع ادراک بیرونست اما احکام ملکه و ماسه و بیوتات  
 و در ضرب و سپاهی در حیت و سوداگر و جوگی و واقع نویسی و کوری و داغ و محلی و جنگ فیل و آه و چیت و شیر و مرغ  
 و بز و سگ و خوک و بدن محتا و ضوا بط فیلمانه داری و تو بیع اوقات در خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری و  
 اوضاع و احوال را چگونه مانند قلم توان ساخت که محفل با از ادراک آن عاجزست و همه آنرا امری و از یاد غیر طبیعی است  
 پروردگار حاکم حادثه نوید کانه ایشیه بجهت مثل آن نماید و روشتر از آفتاب راهی باید تا شکل این نامه را بکشد باید و  
 بعضی از آن در دفتر دوم اگر نامه که علامی شیخ ابوالفضل تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته باز توان یافت و در روز شرف  
 آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفی را از جمله سه دفتر که در ازان ملاحظه میفرماید رضی علیه و ثالت همگان  
 با تمام رساننده و حکم بمقابل توضیح آن صدور یافت بود با اتفاق ملا مصطفی کاتب لایق که یاری است و در صلک احسان  
 داخل است گذراننده بدرجه حسین بیوست و فرمودند که او چون بسیار تصنیف نوشته است تصحیح و دفتر دوم نیز بنامی بود  
 یکسال اکتفا بمقابل نموده از جهت قیمت تصحیح خود متعزض مصنف الامام شاه الدجیت ربط سنوات گذشته قال  
 تغییر داده علت را طبیعت و اگر شتم که با و باعث بر خاش و دیگر کرد و حال من درین کتابها مان سماند که یکی خراب را  
 باخته میخورد و دیگری گفت که خسته را چرامنی اندازی گفت برین همچنین هموده اند و درین ایام شیخ فاضلی ملک التشریح  
 سواطع الامام را که همه غیر منقو طست و ضماست بمقتاد و بیخ جزو ارد تمام ساخته نو و نه فقره غیر منقو ط تاریخ اتمام آن  
 یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد و حال الامام ثمانی که بنویسند تصحیح و مقابل میشود مشغول است و فضلا  
 و بیعت بران نوشته از جمله شیخ یعقوب کشمیری حقه اند و بیع عربی نوشت و میان امان الله بنندی که کتاب طلب و کتاب  
 الکافی کتاب حیدر و میر محمد حیدر های سوره اظها من نام سه شمس و غیرین من التفاسیر لسان الدین از هم طم القران تاریخ  
 و توفیق نوشت انشاء الله تعالی بقبری در محل خود نگردد و در مجلسی از نظرات سکا که تاریخ مصنف که تغییر در کتابها و در این نوشته



نورستند و نیت فقره الحمد لله محصل المرام اکمل سوا طمع الا الحام الا اللهم المحرم و حد کلا طهر  
 الکلام حد و داسمه اکلاد الله المرسل دسر السور و سمو السور الدار علی ابانقی بریتیا س و در صفت  
 ترار و در خواجه ابراهیم حسین احدی که از جمله مخصوصان فقیر بوده از عالم در گذشت و خواجه ابراهیم حسین تاریخ یافته شد  
 رحمت الله و بعدین سال کتب سبانه غرثانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید شریف گردانید تا سخط نسخ و روشنی خوانا شود  
 و با تمام رسانیده بلوغ و بدول وقت روضه منوره حضرت ثوث الانامی مرشدی ملازمی سبیل شیخ داود جنبی وال  
 قدره ساخت امید که کفاره کتابهای گذشته که چون نام اعمال منده سیاه است گردیده بولس ایام حیات  
 و شیخ بعد مات کرد و ما ذلک علی الله بعزیز و در مقدمه و بقعه اینسال محمدا سم خان میر سحر و میرزا محمد زمان  
 که منسوب بفرزندی شاه رخ میرزا بود در کابل گشته شدند محمدا که چون محمدر زمان میرزا در رازیا کشتن از حج سید خشان آمد  
 آن مردم بدخشان از تقدی او زبکان بجان آمده بودند و را بسرداری برداشته تر و دمای مردانه بجا آورده مامی  
 کمک از بند و ستان پوسته سر کله بغنیم میزدند و چون اراده ایشان بطنر زنی پیرست و طایفه اوزبکیه مصرعه لشکر  
 بیشتر از مورد بلخ برسد محمدر زمان میرزا آوردند و حسب میسور و مقدور چند سال بدخند و مانع بر خاست و دست  
 اخر نیرست یافته و تاب مقاومت نیارده با چارده پانزده سوار بغزیت هندوستان و در خواجی کابل رسید  
 و با خواجی بعضی مردم از ان داعیه پشمان شد و در غرض فاسد و سر داشت بدست کسان چه قاسم خان کابل که از کشته  
 و محمدا سم خان ما و بطنیم و تکریم سلوک نموده بهر که ام از مردم او اسیر و غنیمی و داده و صد و پنجاه و ابراهیمی او  
 گردانیده میخواست که خلعت بجانب لاهور نماید و اینها که بی از نوکران سهر محمد قاسم خان که بدخشی بودند و کابل را میرزا  
 یکانه شد و بنمیزی در جوی را شکسته و بزور آمد و پنجاه گاه مرد قاسم خان از راه رایتی که شده بجا نگاه و تکریم سواد  
 و محمد ماسم ولد محمد قاسم خان که در بیرون ارک کابل منزل داشت بی از نو پشیمان او شاگرد پیشگان بدر اباتو و در  
 ساخته میرزا محمد زمان را محاصره نموده یکشب و روز تازش جنگس انفرخت میرزا را بقتل رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد  
 محمد قلچیان را که چند گاه جمله الملکه بود و حکومت کابل تا نزد گردانیده خدمت داد و در خواجه سرالده بن محمد خوانی امیر  
 انتظام مهمات ملکه و مالی سرفراز شده بریدان مهات العنان گردید و درین ایام آستان خان بخشی را بجانب کشته  
 معاملات و مهمات سپاه و رعیت اینا خصمت دادند و درینسال فقیر را چون تنایج فوارع مرز پانسیب و تاز آستان  
 نوانب گوش نوزید و چون سبانه تقالی از بعضی ماسی و مناسی که بان سبلا بود قویه گرامت فرموده اینا برترتال  
 قباغ افعال بخشید مصرعه آه کرمین چنین نایم آه و بطریق تفاول لفظ استقامت تاریخ یافته شد و بوک انوار  
 این بیت یافت لفظ ناقب شیخی عن الحویة و قاریا بنده سابق التوبه و بیسته از سر مر از بسینه مور  
 معشوق بشد خاطر م آواز بریط و طنبور و در ارایل مرم مرم سینه شاد و الف شیخ فری بخاری را که از سر  
 شریک صفیان بود حکم کتاد و گوستان شمالی رفته را جامی تکر و آنحد و در بار بینه اطاسه کعبه و جبهه  
 اراضی نموده فراخوان پیکش را آورد و در او اطلال صده ایندال از آب براری بر رنوده در ان ادای بر  
 بسیر و شکار شغال فرسوده مانگشتند و درین ایام یکانش مرم سینه نیت شیخ شیخ نمودنیا در ریت نیم ماه که در  
 کتاب بلد من را که عاشق و معشوق بود در ان قلمه در ایل بر شکر و سبانه شاد اینا در ریت نیم ماه که در